باسمه تعالی

مصاحبه ها، مقالات و بیانات حجت الاسلام والمسلمین محسن اراکی در موضوع فقه و اصول و تحول

## مقدمه

اسلام در یک کلمه، دستور الهی برای تنظیم ارتباط انسان با غیر خود است، یعنی رابطه خالق و مخلوق، جهان و انسان، انسان در جامعه؛ پس اسلام دستور زندگی و نظام زندگی انسانی در این دنیا است پس در واقع اسلام مساوی حکومت است.

# بررسي رابطه فقه و اصول با علوم انساني

## فقه و علوم انسانی

علم فقه قادر است تمام حوزه‌هاي علوم انساني اعم از سطوح كلان، خرد و حتي توصيفي !!؟ علوم انساني را پوشش دهد.

[در بررسی رابطه فقه و علوم انسانی فرموده اید : علم فقه قادر است تمام حوزه‌هاي علوم انساني اعم از سطوح كلان، خرد و حتي توصيفي علوم انساني را پوشش دهد. اولاً قید توصیفی را توضیح دهید که آیا فقه چگونه می تواند توصیف کند؟ ثانیاً این پوشش به چه نحوی است ؟

در جایی دیگر فرموده اید : بخشي از علم فقه مستقيما قضاياي علوم انساني را تشكيل مي‌دهد و آن علم فقه كلان است به عبارتي فقه روش !!؟ استنباط قواعد مربوط به نظام جامعه و رفتار كلان انسان در زندگي اجتماعي است. اولاً اینکه روشی بودن فقه در استنباط به چه معناست ؟ ثانیاً در سطح رفتار خرد انسان در زندگی فردی که بخشی از فقه الحیات را شامل می شود، آیا فقه نیاز به تکامل و توسعه ندارد؟]

تعریف علم فقه : علم فقه در مورد قواعد شهروندي انساني ملك خدا بحث مي‌كند، بخشي از قواعد حاكم بر رفتار شهروندان ما از سوي خدا كه مالك اين ملك است تعيين شده و فقه در مورد اين قوانين بحث مي‌كند.

محور همه علوم انساني و به خصوص علوم انساني اسلامي علم فقه است.

بخشي از علم فقه مستقيما قضاياي علوم انساني را تشكيل مي‌دهد و آن علم فقه كلان است به عبارتي فقه روش !!؟ استنباط قواعد مربوط به نظام جامعه و رفتار كلان انسان در زندگي اجتماعي است.

حتي اگر فقه را به طور مطلق مساوي علوم انساني در نظر بگيريم اشتباه نكرده‌ايم چرا كه فقه همه مباحث كلان اعم از سيستم اقتصادي، فرهنگي، اجتماعي، سياسي و حقوقي جامعه را در بر مي‌گيرد.

برای فقه کلان یا فقه مربوط به نظام سازی در جامعه، عنوان فقه حکومتی را پیشنهاد می دهم.

سه عرصه فقه سیاسی، فقه سیاست و فقه حکومتی نیازمند کار جدی و مداقه دقیق اهل علم و دانش است. [تفاوت این سه عرصه ؟]

دانش فقه به عنوان دانشی که افعال مکلفین را مورد بحث و بررسی قرار می دهد، در طول تاریخ به فراخور زمان و مکان و نوع سوالاتی که به آن عرضه شده است، دارای فراز و نشیب و تحول های گوناگونی بوده است که تحت عنوان دوره های فقه فصل بندی شده است. در سیر تکامل دانش فقه مشاهده می شود که مسائل موجود هر دوران، مورد توجه فقهای آن عصر قرار گرفته و این دست موضوعات را مورد تحقیق اجتهادی قرار داده اند.

دانش فقه تلاش دارد تا با تمرکز بر موضوعات و سوالات و ارائه پاسخی مناسب، کارایی خود را اثبات کند و از این رو هر گاه نیازی اجتماعی و سیاسی به او عرضه شده، پاسخ مناسب را دریافت کرده است. به عنوان مثال، شهید اول کتاب لمعه را برای اداره حکومت شیعی سربداران نوشته است یا در دوران مشروطه، کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله میرزای نائینی نوشته می شود.

## اصول و علوم انسانی

تمام قواعد علمي اصول به شكلي قواعد عقلي يا عقلايي هستند، در بسياري از مباحث اصولي افزون بر قاعده عقلي، تعبد شارع را هم داريم كه از اين قوانين تعبير به قوانين تعبدي مي‌شود.

علم اصول ما در درجه اول علمي غيرتعبدي است و تعبد بخشي از اصول علم را تشكيل مي‌دهد.

در حوزه هر علمي كه مبتني بر متن‌خواني باشد علم اصول ما مي‌تواند كار بنيادي انجام دهد و با توجه به اين‌كه علوم انساني غيراسلامي به طور كلي مبتني بر متن هستند علم اصول مي‌تواند حرف‌هاي زيادي را براي گفتن در اين عرصه داشته‌ باشد.

علم اصول ما كه بخش عظيمي از آن قواعد معناشناسي است علمي مستحكم، قاعده‌مند و روش‌مند است، امروزه علمي كه به عنوان معناشناسي در دنيا مطرح است علم نيست، بلكه مجموعه‌اي از معلومات پراكنده است كه دور هم جمع شده‌اند.

آشنايي با قواعد اصولي شرط بررسي علوم اسلامي انساني است،حوزه‌هاي علميه ما بايد از علم اصول اعم از قوانين تعبدي و غير تعبدي در علوم اسلامي انساني بهره‌مند شوند تا به نتايج مطلوب دست يابند.

[در رابطه علم اصول با علوم انسانی به دو کارآمدی علم اصول اشاره فرموده اید یکی قواعد متن خوانی و دیگر قواعد معنا شناسی که ایندو در علوم انسانی بسیار کار آمد هستند ، آیا توسعه در اصول برای استباط فقهی در حوزه مسائل اجتماعی را محدود به بهره برداری متن خوانی و معناشناسی می دانید یا تولید قواعد اصولی دیگری را لازم می دانید؟ و آیا این توسعه را مبتنی بر شکل گیری فلسفه اصول می دانید؟ آیا مبانی کلامی و دین شناسی و معرفت دینی (و در یک کلام شکل گیری علم فلسفه دین ) و نیز فلسفه فقه را مقدم بر فلسفه اصول نمی دانید؟ اگر بناباشد ترتبی بر این علوم 5 گانه قائل شویم آیا ترتیب فلسفه دین، فلسفه فقه، فلسفه اصول، اصول، فقه را مناسب می دانید ؟]

# فقه سیاسی

فقه سیاسی که متکفل بحث از باید و نبایدهای شرعی دائره سیاست و حکومت است، بنا به تعاریفی که شده است تلاش دارد تا به بیان احکام رفتاری افراد با حکومت و همچنین حکومت نسبت به افراد بپردازد.

وقتی می گوئیم اجتماع، باید ببینیم منظور از اجتماع چیست؟ اجتماع وقتی به وجود می آید که افراد به گونه ای به هم بپیوندند که انسان کبیری شکل گیرد که همچون انسان صغیر از مرکز فرماندهی واحد دستور بگیرد.

بدن انسان هم دارای مرکز فرماندهی واحد است و اگر اعضای مختلف انسان از مراکز گوناگون دستور می گرفت یک انسان هنجارمند را شاهد نبودیم.

وقتی جامعه ای شکل می گیرد، این اجتماع واحد نیازمند مرکز فرماندهی واحد است، سیاست عبارت از امر و نهی است و به همین دلیل دو کلمه فرمانروا و فرمانبر را در هر جامعه ای مشاهده می کنیم.

کلمه فرمانروایی گفته می شود نه فرمانده، یعنی اینکه فرمانده باید فرمانش روا باشد و چون روا است فرمانروا است و سزا بودن این فرمانروایی اساس و بنیاد فرماندهی است.

از بدنه افرادی که از فرمان واحد دستور می گیرند، جامعه شکل می گیرد و ملاک وحدت جوامع به وحدت سیاست آن است.

مبنای فرماندهی واحد توسط قرآن کریم مطرح شده است و آیه (له الامر و الخلق) یعنی خداوند هم آفریننده و هم صاحب امر است، یعنی امر و نهی در دست اوست.

با این گونه تعاریف، می توان گفت سیاست حوزه های گوناگونی دارد و می توان گفت رابطه فقه با سیاست یعنی رابطه فقه با این مرکز فرماندهی واحد.

از رابطه قدرت سیاسی با بدنه جامعه در عرصه تئوریک، سه گونه بحث طرح می شود، اظهار داشت: یک نوع بحث مربوط به خود این قدرت سیاسی است، یعنی این جایگاه فرمانروایی که به عنوان یک نهاد، فقه مخصوص به خودش را دارد.

حاکم فردی است که اراده او برتر از اراده دیگران است و تا چنین چیزی در جامعه شکل نگیرد جامعه نداریم.باید اراده برتری باشد که سایر اراده ها از آن تبعیت کند، (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) یعنی اراده نبی(ص) برتر از اراده مردم است، که این اختصاصی به حکومت انبیاء ندارد، بلکه در همه جا اراده حاکم برتر است.

این گونه روابط سیاسی بحث فقهی دارد و تبیین این برتری و قدرت سیاسی، مبنای مشروعیت این قدرت سیاسی می شود.

در این علم باید به سوالاتی مانند اینکه این قدرت سیاسی را چگونه می توان به وجود آورد؟ و چگونه رابطه فرماندهی با مردم بررسی و تحلیل می شود؟ پاسخ گفت.

پیشنهاد من این است که این مباحث که پیرامون چرایی، چیستی و چگونگی سیاست است، به نام فقه سیاسی تعبیر شود.

## ففه سیاست

نوع دوم رابطه فقه و سیاست، هنگامی است که این رابطه فرمانروایی و فرمانبری ایجاد شده، و می خواهیم بفهمیم وظایف فرمانرا، روابط مردم با حکومت!!؟ [در فقه سیاسی هم این روابط بررسی می شود؟]، اختیارات فرماندهان در حوزه مدیریت کلان جامعه، ارتباط مردم با این مرکز قدرت، چگونگی ارتباط جمعیت ها، احزاب و نهاد ها و... چگونه است؟

این گونه مباحث که مربوط به عملکرد این مجموعه سیاسی در داخل و خارج است، فقه سیاست را تشکیل می دهد، چرا که سیاست عملکرد قدرت سیاسی است.

## فقه حکومتی

یکی از مهمترین کارهای فقه سیاسی، سامان بخشی به جامعه است؛ یعنی سازمان واحدی در جامعه جریان یابد و نیازهای جامعه در قالب نظام شکل گرفته و پاسخ داده شود. [آیا وظیفه فقه طراحی سازمان و ساختار است؟!!]

اگر قدرت سیاسی بخواهد فرهنگ سیاسی را اداره کند، حاکم نمی تواند این را با تک حکم های جدا از یکدیگر اداره کند، به عنوان مثال با بیان تک گزاره هایی مثل وجوب نماز، وجوب زکات و حرمت موسیقی، نظام فرهنگی در جامعه سامان نمی یابد، بلکه برای سامان دادن به این عرصه های کلان، به فقه کلان که با استفاده از منابع دینی و فقه خرد استنباط می شود، نیاز داریم.

فقه ما به صورت مساله مساله گردآوری شده است، فقه چه در عصر تشریع و چه عصر استنباط که امام معصوم(ع) حضور ندارد، در مقام پاسخ به پرسش های مطرح شده توسط مردم بوده است و کمتر قدرت سیاسی و رهبری جامعه به دوش فقه بوده است، به همین دلیل، شاهد طراحی و پیاده شدن نظام کلان در عرصه های مختلف اجتماعی نیستیم.

به اندازه زمان حکومت پیامبر(ص) و امیر المومنین(ع) می توان نظام حکومتی را استنباط کرد، اما این اطلاعات کمتر نقل شده است و در این زمینه با اطلاعات محدود روبرو هستیم.

امروز با تشکیل حکومت اسلامی این پرسش های کلان روبروی فقهاء اسلامی است که نظام فرهنگی جامعه، نظام پولی جامعه،نظام خانواده، نظام تعلیم و تربیت چگونه باید باشد؟

راهکارهایی که قدرت سیاسی می خواهد جامعه را به صورت همخوان و سازماندهی شده حرکت دهد در قالب فقه حکومتی باید طرح و بررسی شود.

برای فقه کلان یا فقه مربوط به نظام سازی در جامعه، عنوان فقه حکومتی را پیشنهاد می دهم.

سه عرصه فقه سیاسی، فقه سیاست و فقه حکومتی نیازمند کار جدی و مداقه دقیق اهل علم و دانش است.

[در تعریف سه اصطلاح فرموده اید :

فقه حکومتی : فقه کلان یا فقه مربوط به نظام سازی در جامعه

فقه سیاست : سیاست عملکرد قدرت سیاسی (شامل روابط مردم با حکومت)

فقه سیاسی : چرایی، چیستی و چگونگی سیاست، احکام رفتاری افراد با حکومت و همچنین حکومت نسبت به افراد

در تعاریف فوق روابط مردم با حکومت هم در فقه سیاست بیان شده هم در فقه سیاسی، علت آن و حدود و حدتمایز این سه تعریف چیست ؟

فرموده اید : یکی از مهمترین کارهای فقه سیاسی، سامان بخشی به جامعه است؛ یعنی سازمان واحدی در جامعه جریان یابد و نیازهای جامعه در قالب نظام شکل گرفته و پاسخ داده شود. آیا وظیفه فقه را طراحی سازمان و ساختار می دانید ؟ در اینصورت معنای فقه را فراتر از فقه پاسخگو (پاسخگو به مسائل مستحدثه) می دانید.]

# نقش تحولات اجتماعی در نظریات فقهی

به عنوان مقدمه لازم است به تبیین بعضی واژه‏ها و برخی اصول معرفت شناختی نظریات فقهی اشاره شود.

۱- نظریه فقهی:  
نظریه فقهی، قضیه‏ای است بیان کننده حکم شرعی که به وسیله دلیل، از منابع اصلی فقه استنباط می‏شود. بنابراین، نظریه فقهی نتیجه استنباط - یعنی استخراج حکم فقهی از منابع آن به وسیله دلیل - است و فرق آن با حکم صادر شده از معصوم، همین است. از این رو، هر نظریه فقهی نیازمند دلیل است، دلیلی که استناد آن نظریه را به منابع اصلی دین گواهی کند. منابع اصلی دین نیز چهار مورد است: کتاب، سنّت، اجماع و عقل، که اجماع و عقل نیز به کتاب و سنّت باز می‏گردند؛ یعنی کاشف از حکم کتاب و سنّت است. در نتیجه، منابع اصلی دین در کتاب و سنّت خلاصه می‏شود.

۲- حکم شرعی۲ و اقسام آن:  
حکم شرعی حکمی است که خدا در مورد افعال آدمی یا اشیای مربوط به وی صادر کرده و به وسیله نبی اکرم صلی‏الله‏علیه‏و‏آله بیان شده است. عوامل بیرونی، مانند عوامل زمانی و مکانی و عوامل درونی، نظیر استعداد و دانش لازم، در دریافت و بیان حکم شرعی مؤثرند و آن را به دو نوع بیان قطعی و بیان غیر قطعی تقسیم می‏کنند.  
در موارد بیان قطعی که دلیل درجه اول محسوب می‏شود، حکم شرعی به دست آمده، حکم شرعی واقعی یا اوّلی است و دلیل آن نیز، بیان قطعی صادر از معصوم است. اما در موارد بیان غیر قطعی، از آنجا که شرعی بودن حکم نیاز به دلیل دارد و معنای قطعی نبودن بیان، فقدان دلیل قطعی است، شرعی بودن حکم، نیاز به دلیل قطعی دیگری پیدا می‏کند. این حالت؛ یعنی حالت ناتوانی از بیان قطعی، مورد توجه شریعت بوده و از سوی خدای متعال دلایل و اصول خاصی برای تعیین حکم شرعی در موارد فقدان بیان قطعی در نظر گرفته شده که دلیل درجه دوم یا دلیل ثانوی محسوب می‏شود و حکمی که به وسیله آن مشخص می‏گردد، حکم شرعی ظاهری یا ثانوی به شمار می‏آید.  
بنابراین، در صورت عدم دسترسی فقیه به بیان قطعی در باره حکم شرعی واقعی، با استفاده از دلایل ثانوی، به حکم شرعی ظاهری دست خواهد یافت.

۳- اعتبار نظریه فقهی:  
نظریه فقهی در صورتی که دارای شرایط علمی باشد، از ارزش معرفتی کامل برخوردار خواهد بود؛ این شرایط عبارتند از:  
۳-۱) استناد به منابع حکم شرعی؛ یعنی کتاب و سنّت؛  
۳-۲) انطباق با موازین منطق عمومی و به کارگیری روش استدلال منطقی و عقلی در اثبات مدعی؛  
۳-۳) به کارگیری روش استنباط اصولی. مقصود از روش استنباط اصولی، قواعد و ضوابطی است که از نظر عقلی یا شرعی برای دستیابی به حکم شرعی مقرر شده است و علم اصول به تبیین آنها می‏پردازد.  
با فراهم آمدن سه شرط فوق در یک نظریه، می‏توان آن را به عنوان یک نظریه فقهی شناخت. در این صورت، نظریه از ارزش معرفتی کامل برخوردار خواهد بود. مقصود از ارزش معرفتی کامل، تطابق صددرصد معرفت ذهنی با واقعیت عینی است. واقعیت عینی نظریه فقهی، حکم شرعی است، اعم از این که ظاهری باشد یا واقعی؛ در این حالت، روشن است که نظریه فقهی واجد شرایط فوق، دست کم با حکم شرعی ظاهری، مطابقت صددرصد دارد؛ زیرا حکم ظاهری همان است که با رعایت شرایط مذکور بدان دست می‏یابد.

۴- ارزش نظریه فقهی در موارد اختلاف:  
اختلاف نظریات فقهی فقها یا اختلاف نظریه فقهی یک فقیه در دو شرایط متفاوت، از ارزش فقهی نظریه نمی‏کاهد، مشروط بر این که شرایط مذکور در نظریه فقهی، در آن فراهم باشد.

[تعریف ارزش معرفتی و ارزش فقهی و تفاوت ایندو و نسبت بین ایندو چیست، فقیه باید به دنبال کدام باشد؟ آیا نظریات فقهی متفاوت چند فقیه ارزش معرفتی کامل (تطابق با واقع) دارند یا ندارند؟ اگر آن چند فقیه مدعی رعایت آن سه شرط و تطابق با واقع باشند ، ملاک تشخیص چیست؟ آیا اساساً فقها ادعای تطابق با واقع می کنند یا تنها بر حجیت اکتفاء می کنند؟]

۵- منشأ اختلاف نظریات فقهی:  
در احکام فقهی ضروری، اختلاف راه ندارد و اختلاف آرای فقهی، به حوزه احکام غیر ضروری اختصاص دارد. احکام غیر ضروری باید از منابع فقه، به وسیله دلیل استنباط شوند. بنابراین، اختلاف میان فقها در نظریات فقهی، ناشی از اختلاف در مرحله استنباط و استدلال بر حکم شرعی است. اختلاف در مرحله استدلال و استنباط فقهی، از چند عامل نشأت می‏گیرد:  
۵-۱) وجود یا عدم وجود دلیل؛  
۵-۲) حجیت یا عدم حجیت دلیل (اعتبار یا عدم اعتبار دلیل)؛  
۵-۳) دلالت دلیل یا عدم آن؛  
۵-۴) وجود دلیل معارض یا عدم آن.

## تحولات اجتماعی و نظریات فقهی

پس از این مقدمه، نقش تحولات اجتماعی در نظریات فقهی را مورد بحث قرار می‏دهیم.  
با توجه به این که یکی از مسلّمات شرعی دین اسلام که از ضروریات به شمار می‏رود، این است که «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.» بر همین اساس، پس از رحلت رسول خدا صلی‏الله‏علیه‏و‏آله ، نسخ در احکام شرعی ممکن نیست. تغییراتی که در این بحث مورد توجه است، تغییراتی است که به استناد احکام شریعت اسلام و دستور پیامبر اکرم صلی‏الله‏علیه‏و‏آله در متن احکام شرعی منظور شده است. بنابراین، این تغییرات از نوع تفاوت حکم شرعی است نه از نوع نسخ حکم شرعی. مثلاً همان گونه که میان حکم مستطیع که وجوب حج است با غیر مستطیع که عدم وجوب حج است، در زمان واحد تفاوت وجود دارد، تفاوتهای گوناگون دیگری در احکام شرع بر حسب زمان و مکان و دیگر شرایط، در نظر گرفته شده است که در این مقاله، مورد بحث قرار خواهند گرفت.  
تغییر نظریه فقهی در نتیجه تحوّل اجتماعی، به سه گونه اصلی امکان‏پذیر است:

### گونه نخست: تغییر حکم واقعی

مقصود از تغییر حکم واقعی، تغییری است که در متن حکم واقعی الهی منظور شده است و اجتهاد یا حکم فقیه، دخالتی در ایجاد آن ندارد؛ تنها نقشی که اجتهاد فقیه در این نوع از تغییر می‏تواند داشته باشد کشف و استنباط این تغییر، از طریق دلیل شرعی یا اعتبار عقلی است. این قسم از تغییر حکم شرعی خود چند گونه است که در برخی از آنها علوم طبیعی نیز می‏توانند به عنوان کاشف از تغییر حکم شرعی مورد استفاده قرار گیرند.  
تغییر واقعی در احکام شرعی به چهار صورت ممکن است:

۱- تغییر حکم شرعی کلّی بر اثر تغییر موضوع کلّی آن:  
امام خمینی در این مورد می‏فرماید:  
«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسأله‏ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعا موضوع جدیدی شده است که قهرا حکم جدیدی می‏طلبد.»۳.  
بر همین اساس، اجتهادی که سابقا برای ثبوت ولایت برای فقیه کافی بوده است، امروز برای تصدی ولایت امور مسلمین کافی نیست؛ اجتهادی می‏تواند در شرایط کنونی حکم ولایت را برای فقیه ثابت کند که فقیه را بر استنباط مسائل فقهی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در شرایط کنونی و نیز تشخیص مصالح اجتماعی جامعه مسلمین در حال حاضر توانا کند.  
امام خمینی در جایی دیگر در همین مورد می‏فرماید:  
«در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‏کند که نظرهای اجتهادی فقهی در زمینه‏های مختلف، ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن ندارد ولی مهم، شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است. همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‏ها کافی نمی‏باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‏ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‏گیری باشد این فرد، در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‏تواند زمام جامعه را به دست گیرد.»۴.

۲- تغییر حکم شرعی در اثر تغییر مصداق موضوع آن:  
موارد این نوع از تغییر در حکم شرعی بسیار است. برای نمونه به چند مثال اشاره می‏شود:  
تفاوت حکم شرعی نماز فردی که مقیم بوده است و سپس به بیش از حدّ مسافت شرعی مسافرت می‏کند، مصداق وجوب نماز شکسته است. و نیز تفاوت حکم شرعی روزه ماه رمضان کسی که تندرست بوده است سپس بیمار می‏شود، مصداق حکم عدم وجوب روزه است. و تفاوت حکم شرعی وجوب زکات بر کسی که ثروتمند بوده و سپس فقیر می‏شود، از جمله این مثالها هستند. در این موارد، بر اثر این که مصداق موضوع خارجی تغییر کرده، حکم جدیدی بر مصداق جدید بار شده است. نمونه دیگر، تغییر جنسیت مرد و زن و امکان علمی آن در نتیجه پیشرفت دانش و فن آوری و امکان عملی آن در خارج، از مواردی است که در اثر تحولات اجتماعی پدید می‏آید. در این حالت، جامعه چنین عملی را می‏پذیرد و مقبولیت عرفی پیدا می‏کند. (این مثال گرچه فرضی است لکن فرض قریب به واقع است.)

۳- تغییر حکم شرعی کلی در اثر تغییر متعلّق آن:  
در این حالت، نظیر حرمت شطرنج که پس از تغییر آن از وضعیت برد و باخت، به وضعیت ورزش فکری، حکم شرعی آن از حرمت به حِلیت تغییر می‏کند؛ همانگونه که در تغییر فتوای حضرت امام خمینی در باره حکم شطرنج ملاحظه می‏شود. نظیر همین نوع از تغییر، در فتوای حضرت امام در مورد موسیقی و آواز نیز مشاهده می‏شود؛ زیرا در شرایط قبل از برقراری حکومت اسلامی، زمینه برای پیدایش موسیقی و آوازهای غیر لهوی بسیار محدود بوده است. از این رو، انواع رایج موسیقی و آواز به دلیل آن که معمولاً در مقاصد لهو و لعب به کار می‏رفته‏اند، محکوم به حرمت بوده‏اند، اما پس از برقراری حکومت اسلامی، و رواج استفاده از موسیقی و آواز در مقاصد غیر لهوی، حکم حرمت به دلیل تغییر در متعلّق کلّی حکم شرعی، منتفی شده است و حلّیت جایگزین آن می‏شود. البته انواعی ویژه از موسیقی و آواز که هم اکنون نیز کاربردی جز مقاصد لهوی ندارند همچنان حکم حرمت قبلی در باره آنها جاری است.

۴- تغییر حکم شرعی در اثر تغییر در مصداق متعلّق آن:  
نمونه این تغییر، آب انگوری است که بجوشد، در این صورت، حکم نجاست و حرمت بر آن بار می‏شود ولی در صورتی که جوشیدن آن ادامه پیدا کند تا هنگاهی که یک سوم آن باقی بماند، حکم نجاست و حرمت از بین می‏رود و طهارت و حلّیت جایگزین آن می‏شود.  
نمونه دیگر، تغییر در نصاب مال زکوی است که در اثر تغییر نصاب، حکم زکات نیز تغییر می‏کند. همچنین تغییر ارزش پول در اثر تورّم، می‏تواند نمونه دیگری باشد. آنچه از نظر عرفی متعلّق اعتبارات معاملی و مقصود در نقل و انتقالهای اعتباری است، بهای حقیقی پول یا قدرت خرید آن است و پول به عنوان سندی که نماینده ارزش واقعی و قدرت خرید است مورد داد و ستد قرار می‏گیرد. بنابراین، آنچه متعلّق حق است سندی است که منتقل کننده بهای حقیقی است. در این صورت، تغییراتی که در بازار پول به وجود می‏آید اگر به نحوی باشد که فاصله آن با ارزش اولیه بسیار باشد به گونه‏ای که پول را در نظر عرف از سندیت و اعتبار بیندازد، در چنین وضعیتی، عرف عقلا ارزش حقیقی پول را ملاک قرار می‏دهد و آن را متعلّق حق می‏شمارد. اینجاست که تغییر ارزش پول و نوسانهای تورّمی بازار موجب تغییر مصداق متعلّق حق شرعی می‏شود و به دنبال آن، حق شرعی نیز به مصداق جدید تعلّق پیدا می‏کند. تفاوتی که مثال اخیر با دو مثال دیگر دارد این است که حکم شرعی در اینجا، وضعی است و در دو مثال قبلی، تکلیفی است.

## گونه دوّم: تغییر اجتهادی یا تغییر حکم شرعی ظاهری

مقصود از تغییر اجتهادی حکم شرعی این است که در اثر تحولات اجتماعی، استنباط فقیه از حکم شرعی، و اجتهاد او در رابطه با کشف حکم الهی تغییر کند. از این نوع تغییر حکم شرعی می‏توان به تغییر حکم شرعی ظاهری تعبیر کرد؛ زیرا در این نوع از تغییر، آنچه در معرض دگرگونی و تحول قرار گرفته است، ذات حکم شرعی واقعی نیست، بلکه اجتهاد و استنباطی است که فقیه در باره حکم شرعی داشته است؛ نظیر این که فقیه، در زمانی، از دلیل معینی حکمی را استنباط کند و سپس در نتیجه تحولات اجتماعی، فهم فقیه از دلیل یاد شده تغییر کند و در نتیجه، حکم دیگری را از همان دلیل، یا از دلیل معتبر دیگر در همان مورد استنباط کند.

تغییر اجتهادی حکم شرعی بر دو نوع اصلی است:

۱- تغییر مفهومی،

۲- تغییر مصداقی.

نوع اول، خود پنج قسم دارد و نوع دوم، منحصر به یک قسم است که مجموعا شش قسم می‏شوند. در ادامه، به اختصار، هر یک از این اقسام ششگانه تبیین می‏شوند.

نوع اوّل: تغییر مفهومی

این نوع تغییر بر پنج قسم است:

۱- تغییر مفهومی ناشی از دگرگونی ظهور دلیل فقهی در نظر فقیه :  
این دگرگونی ظهور، احیانا به سبب توجه به قرائن جدید لفظی، حالی، مقامی و یا به سبب کشف تبدل ظهور لفظی است.  
توضیح این که، گاهی اتفاق می‏افتد، فقیه در بررسی متن دلیل لفظی، از توجه به برخی قرائن غفلت می‏کند و پس از مدتی متوجه غفلت خود می‏شود؛ احیانا این التفات به سبب تحولات اجتماعی رخ می‏دهد. گاهی نیز فقیه از یک متن، معنایی را می‏فهمد و گمان می‏کند که در زمان صدور این متن از معصوم، همین معنا از این متن فهمیده می‏شده است، در حالی که پس از مدتی و احیانا به سبب برخی تحولات اجتماعی متوجه می‏شود معنای این لفظ، در زمان صدور آن، چیز دیگری بوده است و به اصطلاح معنای فعلی این لفظ، معنای منقول آن است نه معنای حقیقی نخستین آن که در زمان صدور این لفظ از معصوم، از آن فهمیده می‏شد.

۲- تغییر مفهومی ناشی از کشف موردی بودن یک حکم شرعی، و عمومی نبودن آن:  
در این حالت، پس از گذشت مدتی، معلوم می‏شود که متن دلیل در مقام بیان، قضیه خارجیه است نه قضیه حقیقیه. به عنوان مثال، به مورد زیر توجه فرمایید: فرض کنید روایتی از معصوم علیه‏السلام می‏رسد که در آن روایت، کراهت معامله یا کراهت ازدواج با یک قوم مطرح شده است، که این قوم در زمان صدور روایت از لحاظ فرهنگی در شرایط بسیار نامساعدی بوده‏اند، یا در حال جنگ و نزاع با مسلمین بوده‏اند ولی در نتیجه تحولات اجتماعی، وضعیت فرهنگی آن قوم کاملاً دگرگون شده و به تدریج نظیر سایر اقوام مسلمان، مدافع اسلام و حامی ارزشهای اسلامی شده‏اند، پس از توجه به این تحول اجتماعی، فقیه به این نتیجه می‏رسد که روایتی که در آن، از معامله یا ازدواج با این قوم، نهی گردیده، قضیه خارجیه بوده است نه قضیه حقیقیه؛ یعنی در صدور حکم، وضعیت آن زمان در نظر گرفته شده و مخصوص به همان وضعیت بوده است.

۳- تغییر مفهومی ناشی از کشف حکومتی بودن حکم و اصلی نبودن آن:  
مثلاً روایتی وارد شده است مبنی بر این که «هر کس زمین مواتی را احیا کند مالک آن زمین خواهد شد.»۵ در نتیجه تغییر شرایط اجتماعی، فقیه به این نتیجه می‏رسد که این روایت یک حکم اصلی را بیان نمی‏کند، بلکه یک حکم حکومتی است؛ به این معنی که معصوم در این عبارت به عنوان حاکم، مصلحت آن روز جامعه اسلامی را چنین تشخیص داده است که برای تشویق در امر کشاورزی، به کسی که زمینی را احیا کند، حق تملّک زمین داده شود. بنابراین، در شرایط اجتماعی دیگری که امکانات عظیم احیای زمینهای گسترده کشاورزی در اختیار شرکتهای بزرگ قرار دارد، اگر چنین اجازه‏ای داده شود، منجر به پیدایش تفاوت طبقاتی غیر قابل تعدیل و سپس اختلال گسترده عدالت اجتماعی خواهد شد. در این حالت، حاکم اسلامی مصلحت را به خلاف آن تشخیص می‏دهد و به احیا کنندگان، اجازه تملک زمین نمی‏دهد و تنها با اجاره زمین به مدت معینی، طبق مصلحت روز جامعه، موافقت می‏کند.

۴- تغییر مفهومی ناشی از کشف مرتبه دار بودن معنای دلیل و دستیابی فقیه به مراتب جدیدی از معنای لفظ:  
مثال چنین تغییری آن است که فقیه در نتیجه تجارب اجتماعی به این نکته برسد عدالتی که در امام جماعت لازم است، برای فقیهی که ولایت امر را بر عهده می‏گیرد کافی نیست و فقیه ولی امر، به مراتب بسیار بالاتری از عدالت نیاز دارد. امام خمینی در همین زمینه می‏فرماید:  
«فقیه مستبد نمی‏شود، فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است؛ عدالتی غیر از عدالت اجتماعی مصطلح، عدالتی که یک کلمه دروغ، او را از عدالت می‏اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‏اندازد، یک همچو آدمی نمی‏تواند خلاف بکند، خلاف نمی‏کند.»۶

۵- تغییر مفهومی ناشی از توجه به لوازم عقلی یا عادی معنی:  
ممکن است در نتیجه تحولات زمانی و تغییر شرایط اجتماعی، برخی از لوازم عقلی یا عادی غیر بین معنی، بر فقیه معلوم شود و در نتیجه، به معنای جدیدی از دلیل شرعی دست یابد.  
به عنوان مثال، فقیه از دلیل وجوب خمس چنین استنباط می‏کند که مالک خمس، شخص امام معصوم علیه‏السلام نیست، بلکه مالک آن، منصب امامت است، و به اصطلاح، شخصیت حقوقی امام است که از آن به دولت تعبیر می‏شود.  
یکی از لوازم عقلی استمرار وجوب خمس در زمان غیبت معصوم این است که شخصیت حقوقی امام معصوم غیبت‏پذیر نیست و باید کسی وجود داشته باشد که از صلاحیتهای حکومتی معصوم برخوردار باشد تا نسبت به دریافت خمس و صرف آن در مصارفی که از شؤون دولت و حاکم اسلامی است اقدام کند.

نوع دوم: تغییر مصداقی

با گذشت زمان و پیچیدگی بیشتر روابط اجتماعی و پیدایش امکانات و نیازهای جدید، مصادیق جدیدی برای مفهوم واحد پدیدار می‏گردد، نظیر بهره برداری بی‏رویه و غیر اصولی از منابع طبیعی، عدم رعایت بهداشت محیط یا آلوده‏سازی محیط زیست که مصادیق جدید فساد فی الارض است؛ زیرا با مراجعه به متون دینی، به ویژه قرآن کریم مشخص می‏شود که فساد در زمین، به معنای هلاک حرث و نسل و اخلال در نظم عمومی است که موارد بالا، برخی از مصادیق روشن آن است.

## گونه سوم: تغییر حکومتی (تغییر احکام حکومتی:)

هر فقیهی سه مسؤولیت اصلی دارد: افتا، قضا و رهبری.  
در مسؤولیت نخست، وظیفه فقیه استنباط احکام کلی شرعی است. در مسؤولیت دوم، وظیفه فقیه علاوه بر افتا، تشخیص مصداق حکم شرعی در مسائل قضایی است و در مسؤولیت سوم؛ یعنی رهبری، وظیفه فقیه علاوه بر افتا و قضا چند چیز است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- تقنین احکام الهی؛  
یعنی فقیه وظیفه دارد که احکام الهی را به صورت قوانین اجرایی درآورد. این وظیفه را فقیه می‏تواند به جمعی که مورد اعتماد او هستند و از میان مردم با ضوابط ویژه‏ای برگزیده می‏شوند واگذار کند، و خود به طور مستقیم و غیر مستقیم بر جریان تقنین نظارت کند.  
۲- تعیین و تشخیص مصالح عمومی و حمایت از آن؛  
۳- اداره مصالح عمومی و حمایت از آن؛  
۴- اجرای قانون و برقراری نظم.  
وظیفه اول و دوم تقنینی است و وظیفه سوم و چهارم، اجرایی است.

وظیفه اول؛ یعنی تقنین احکام الهی چهار حوزه اصلی دارد:  
الف) کشف نظامهای قانونی احکام الهی، نظیر نظام اقتصادی و فرهنگی؛  
ب) تعیین حکم نهایی در موارد تزاحم احکام شرعی با یکدیگر، بر مبنای ضوابط شرعی مقرر شده توسط عقل و شرع؛  
ج) تشخیص موارد و عناوین ثانوی نظیر ضرر، عسر و حرج و تعیین حکم شرعی ثانوی بر مبنای آن؛  
د) تشخیص و تعیین موضوعات احکام اجتماعی.

وظیفه دوّم؛ یعنی تعیین و تقنین مصالح عمومی، حوزه‏های فراوان دارد، مانند:  
- حوزه سیاسی، داخلی و خارجی؛  
- حوزه مالی، تنظیم روابط اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و امثال آن؛  
- حوزه فرهنگی؛  
- حوزه آموزش و پرورش؛  
- حوزه دفاع و امنیت ملی و امثال آن.

کلیه تصمیمات و مقرراتی که در چارچوب دو وظیفه تقنینی یادشده در بالا به وسیله فقیه یا نهادهای زیر نظر او اتخاذ می‏شود، احکام حکومتی هستند و با تغییر شرایط و مصالح بر حسب موارد مختلف، تغییر می‏یابند. احکام حکومتی ذاتا احکام موقت و وابسته به شرایط زمانی و مکانی و مصالح اجتماعی است. از این رو، تأثیر تحولات اجتماعی در حوزه احکام حکومتی، بیش از حوزه احکام واقعی یا احکام ظاهری اجتهادی است.  
تأثیر شرایط زمانی و تحولات اجتماعی در احکام حکومتی صادر شده توسط حضرت امام خمینی، فراوان است که از آن جمله می‏توان به قانون کار، قانون موجر و مستأجر، قانون کشت موقت، قانون واگذاری اراضی کشت موقت و پذیرش قطعنامه شماره ۵۹۸ سازمان ملل اشاره کرد.

ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱. این مقاله، توسّط حضرت استاد - تحت همین عنوان - در کنفرانس «امام خمینی» که در تاریخ هفتم ژوئن سال ۱۹۹۸، ۱۷ خرداد ۱۳۷۷ش در دانشگاه لندن برپا گردید، ایراد شده و در برخی مجلات - از جمله: "حكومت اسلامى" و "رواق انديشه" - منتشر شده است.   
۲. طبق اصطلاح اصوليان، هر حكم سه ركن اصلى دارد: ۱- موضوع، ۲- متعلّق، ۳- حكم. مثلاً وجوب حج بر مستطيع كه يك حكم شرعى است سه ركن دارد: ۱- موضوع كه مستطيع است، ۲- متعلّق كه حج است، ۳- حكم كه وجوب است.   
۳. پيام امام خمينى به مراجع و روحانيون، صحيفه نور، ج‏۲۱، ص‏۹۸.   
۴. پاسخ امام به نامه آقاى محمدعلى انصارى، صحيفه نور، ج۱۲، ص‏۴۷.   
۵. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ج۷، ص۱۵۱: «من أحیی أرضاً میتة فهی له.»   
۶. مصاحبه امام خمينى با حامد الگار در تاريخ ۱۳۵۷/۱۰/۷، صحيفه نور، ج‏۱۱، ص‏۱۳۳.

# فقه حکومتی

**تكامل فقه و ورود آن به عرصه‌ی حكومت، یعنی عرصه‌ی‌ فقه حكومتی چگونه صورت می‌پذیرد؟**  
تكالیفی كه خدای متعال بر مكلفین قرار داده، اصولاً بر دو گونه است. موضوع یك دسته از آنها، تكالیف فرد است؛ یعنی آن‌چه كه موضوع تكلیف واقع می‌شود، عمل فردی است. در تعریف فقه گفته‌اند كه فقه عبارت است از «علم به احكام فرعیه‌ی شرعیه.»



از سوی دیگر تعریف حكم فقهی عبارت است از: حكم الهی ثابت و عارض بر افعال مكلفین. پس موضوع هر حكم شرعی، فعلی عبادی است كه خودش بر دو نوع است: یك نوع آن مجموعه‌ی افعال فردی مثل نمازهای روزانه و روزه است كه فقه ما در عرصه‌ی تدوین و آموزش آن بحمدالله بسیار غنی است. بخش دیگری از فقه نیز هست كه پیرامون احكامِ افعال جمعی بحث می‌كند، زیرا در این دسته از احكام فقهی، حكم الهی روی فعل جامعه‌ بار شده است. مثلاً ما دو نوع امر به معروف و نهی از منكر داریم؛ یك گونه از امر به معروف و نهی از منكر است كه فرد آن را انجام می‌دهد. یعنی اگر شخصی فعل خلاف شرعی را دید، چه با زبان و چه با دست از آن نهی می‌كند، اما بعضی از منكرات هستند كه با رفتار یك فرد قابل تغییر نیستند.

فرض كنید كه اگر نظام و حكومتی، حكومتِ منكر باشد، تغییر حكومت با فعل فردی اصلاً مَیسور نیست. این‌جا هم نهی از منكر داریم، اما نهی از منكر در این‌جا جمعی است. شاید آیه‌ی كریمه‌ی «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ إلی الْخَیْرِ» نیز به همین اشاره دارد، زیرا در این‌جا امر بر امت، یعنی بر جمع بار شده است و نشان می‌دهد كه این تكلیف متوجه جمع است.

بنابراین ما احكامی هم داریم كه این احكام موضوعشان فعل‌ جمع است و نه فعل فرد. مثلاً حج، دو جنبه دارد؛ یك جنبه این است كه هر مكلفی اگر مستطیع شد، باید حج را انجام دهد. حال اگر شرایطی پیش آمد كه اصلاً مستطیع وجود نداشت، چه باید كرد؟ این‌جا در روایت داریم كه امام باید از بیت‌المال به افراد بدهد تا حج برقرار شود. پس معلوم می‌شود كه حج یك تكلیف دو جنبه‌ای است؛ یك جنبه‌اش فردی است و یك جنبه‌ی دیگرش به جامعه‌ی اسلامی برمی‌گردد. یعنی این تكلیف جامعه‌ی اسلامی است كه نگذارد آیینِ حج تعطیل شود و این غیر از تكلیف فردی است. آن‌جا كه هیچ مستطیعی نداریم، ممكن است تكلیف اول برداشته شود، اما تكلیف دوم یعنی عدم جواز خالی گذاشتن بیت‌الله الحرام یك تكلیف اجتماعی است كه ساقط نمی‌شود.

* **فقه اجتماعی دقیقاً به چه معنی است؟**

بر اساس مقدمه‌ی فوق می‌توانیم بگوییم فقه ما تكالیف اجتماعی فراوانی دارد كه موضوعشان جمع و جامعه است و ما از این دسته احكام به «فقه اجتماعی» تعبیر می‌كنیم. ما معتقدیم آن‌هایی كه در فقه اجتماعی تشكیك می‌كنند، در فقه دقت كافی نكرده‌اند. اگر دقت باشد، به این نتیجه می‌رسند و بسیار روشن است كه موضوع بسیاری از احكام شرعیه، فعل و عمل جامعه است؛ حال چه احكام شرعیه‌ی الزامیه باشد و چه غیر الزامیه.  
  
ما در برخی روایات داریم آن‌جا كه گناهی جمعی است، استغفار و توبه هم باید جمعی باشد. پس ما یك توبه‌ی اجتماعی داریم. آثار تكوینی و وضعی‌اش هم متفاوت است. اگر یك جامعه‌ای گناه كرد، یعنی گناه در فعل اجتماعی كرد و نه در فعل فردی، در این صورت توبه‌ی جامعه با توبه‌ی فرد محقق نخواهد شد. همچنین آثار وضعی نسبت به گناه اجتماعی بر رفتار فردی بار نخواهد شد.

ما در فرهنگ‌مان داریم كه اگر آتشی‌ افروخته شود، تر و خشك را با هم می‌سوزاند؛ اما چرا؟ چرا وقتی عذابی برای یك جامعه می‌آید، این عذاب صلحای آن جامعه را هم در بر خواهد گرفت؟ زیرا عذابی كه نازل می‌شود، اثر فعل جمعی است و نه اثر فعل فردی. لذا این فرد اگرچه صالح هم بوده باشند، دو تكلیف داشته‌اند؛ یك تكلیف از ناحیه‌ی فردی كه آن را انجام داده‌اند، یك تكلیف هم از ناحیه و به عنوان عضو جامعه داشته‌اند كه البته در آن كوتاهی كرده‌اند. مثلاً باید جامعه را به خیر و صلاح دعوت می‌كرد، باید از گسترش منكر در جامعه جلوگیری می‌كرد، اما حالا كه آن فعل اجتماعی صورت نگرفته، لذا تكلیف اجتماعی هم انجام نگرفته است.

بنابراین از آن‌جا كه «جامعه» موضوع بسیاری از تكالیف الهی است، پس بخشی از فقه حكومتی نیز مربوط به فقه اجتماعی است. البته در مورد فقه حكومتی باید به جهات دیگری نیز توجه كرد.

ركن دوم فقهِ حكومتی، ‌فقه ساختاری است. فقه ساختاری به این معنی است كه ما فقه را كه یك مقداری از بحثش مربوط به فلسفة‌الفقه است، چگونه می‌شناسیم؟ اصلاً از همان بخش مربوط به فقه اجتماعی چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ نتیجه‌ای كه ما از آیات مربوط به «عدل» می‌گیریم، این است كه خدای متعال فقه و احكام فقهی را به منظور ایجاد یك «جامعه‌ی عدل» تشریع كرده است. وقتی می‌گوییم جامعه‌ی عدل، یعنی جامعه‌ی به هم پیوسته، یعنی جامعه‌ای كه بخش‌های آن با هم در یك جهت عمل می‌كنند. بنابراین احكامی كه برای این جامعه تشریع شده است، همه باید مكمل هم و به سمت عدل باشند؛ آن ‌هم عدلی كه انسان را هدایت می‌كند.

من الان در مقام استدلال نیستم، لكن این مطلب قابل استدلال است و از مسلّمات فقه ما است كه احكام برای این تشریع شده كه همه‌ی مردم یك جامعه «اقامه‌ی قسط» كنند. بنابراین احكام گوناگون فقهی باید مكمل هم و در جهت اقامه‌‌ی عدل و قسط حركت كنند. مكمل هم باشند، یعنی این‌كه حتی احكام فقهی فردی باید فرد را در راستای همان هدف اجتماعیِ فقه، رهبری كنند.

http://farsi.khamenei.ir/image/ver2/li_star_1.gif**لطفاً مثالی در این زمینه بیان كنید.**

من معتقدم اگر از ‌نظام بانكی فعلی، تعبیر اسلامی می‌شود، به دلیل این است كه ما فقه را ساختاری نگاه نكرده‌ایم. ما می‌گوییم با عقود اسلامی می‌توان یك بانك اسلامی داشت. به این ترتیب نظام بانكی كشور بر مبنای عقود اسلامی بر پا داشته شده، اما این احكام فقهی (عقد جعاله، عقد مشاركت و ...) كه كنار هم قرار می‌گیرند، اگر بخواهند یك نظام بانكی را به ‌وجود بیاورند، آن نظام بانكی به هیچ‌ وجه تأمین‌كننده‌ی احكام اسلامی در نظام اجتماعی نیست. دلیلش هم این است كه وقتی به متون شرع مراجعه می‌كنیم، می‌بینیم آیه‌ی «تحریم ربا» پس از بیان حكم ربا، نكته‌ی این تحریم را نیز بیان می‌كند و می‌فرماید: «و إن تُبْتُم فَلَكُم رُئُوسُ أموالِكُم، لا تَظْلِمُونَ و لا تُظْلَمُونَ»؛ ‌چرا ربا حرام است؟ چون با سرمایه (رأس‌المال) نمی‌شود سود آورد؛ یعنی رأس‌المالی كه در آن مخاطره وجود نداشته باشد، رأس‌المالی كه به كار نیفتد. نظام بانكی ما خودِ رأس‌المال را به كار نمی‌اندازد، چون وقتی تضمین سود وجود دارد، سرمایه به‌كار گرفته نمی‌شود و ربا بازتولید می‌شود. این‌جا دو حكم داریم و این دو را باید با هم در نظر گرفت.

اگر حكم عقود اسلامی را داریم و می‌خواهیم این عقود به یك نظام بانك‌داری اسلامی تبدیل شود، نباید این عقود اسلامی در تضاد با اهداف اقتصادی اسلام باشد. نباید در تضاد با جهت‌گیری‌های نظام اسلامی باشد. نظام اسلامی در هدایت سرمایه و در هدایت رفتارهای اقتصادی این‌چنین جهت‌گیری می‌كند كه: جامعه را به تولید و سرمایه‌گذاری تشویق می‌كند. هر كسی پول دارد، باید پولش را از گنج‌ها بیرون بیاورد. اسلام با گنج كردن، یعنی با راكد گذاشتن سرمایه مخالف است. آیه‌ی كریمه می‌فرماید: «الّذین یَكْنِزونَ الذَّهَبَ و الْفِضَّةِ و لا یُنْفِقُونَها فَبَشّرْهُم بِعَذابٍ ألیمٍ».

حالا سؤال می‌كنیم كه این نظام بانكی موجود، آیا چیزی غیر از كنز و گنج كردن مال است؟ این كنزِ مال است. كنز مال تعریفش این است كه شما سرمایه‌ای را جمع كنید و این بدون انفاق تبدیل به سرمایه‌ی بیشتر شود. انفاق تعریف دارد؛ یعنی مال را باید خرج كرد. شما كه پول مردم را در بانك جمع می‌زنید و به آن می‌گویید سود تضمینی، سرمایه‌ی شما دست نمی‌خورد. می‌گویند بیایید سر ماه سودتان را بگیرید و ببرید. معلوم است این با اهداف نظام اسلامی سازگار نیست. اهداف نظام اسلامی تعریف شده است و این نظام بانكی به فقه به‌ عنوان یك مجموعه‌ی دارای ساختار واحد كه جامعه را به سمت هدف واحد هدایت می‌كند، نگاه نكرده است.

هر حكم فقهی تنظیم‌كننده‌ی یك رفتار در مجموعه‌ای از رفتارها به سمت هدف واحد است. اگر دیدیم احكام فقهی ما نمی‌تواند رفتار جامعه را در یك مجموعه‌ی منسجم به سمت هدف واحد تنظیم كند، معلوم می‌شود اشكال و ایرادی در آن هست. به همین دلیل است كه فقه باید ساختاری باشد. باید به احكام فقهی -حتی احكام فردی- طوری نگاه شود كه رفتار فرد را به سمت هدف واحدی هدایت كند. بنابراین موضوع فقه ساختاری آن است كه مجموعه‌ی فقه ما -چه فقه فردی و چه فقه اجتماعی- باید به صورت مكمل هم و طوری باشد كه رفتارها را به سمت یك هدف واحد هدایت كند. و این اهداف در شرع موجود است.   
  
فرض كنید می‌خواهیم فرد را تربیت ‌كنیم. حرمت كذب، حرمت بهتان، وجوب صلاة، وجوب حج و امثال این‌ها برای تربیت فرد به سمت چه چیزی است؟ آیا جز برای ایجاد و ارتقای روحیه‌ی عبودیت در افراد است؟ هم نماز و هم روزه هدف غایی‌شان تقوا است. نمی‌شود صلاة یك هدف غایی داشته باشد كه فرائض دیگر با این هدف سازگار نباشد. اگر دیدیم نماز را طوری ادا می‌كنند كه به تقوا منجر نمی‌شود، معلوم می‌شود آن تكلیفی نیست كه خدا تشریع كرده است. حتی اگر فقیهی به یك حكم شرعی درباره‌ی نماز برسد كه با تقوا سازگار نباشد، نمی‌توان به آن عمل كرد.

**یعنی به تبع نگاه ساختاری به فقه، در شیوه‌ی استنباط از فقه نیز تغییراتی ایجاد می‌شود؟**  
بله، این را باید بدانیم كه یك خلأیی در استنباط وجود دارد. من معتقدم اگر ما با نگاه «فقه حكومتی» به فقه نگاه كنیم، اصول فقه جدیدی در ادامه‌ی راه اصول فقه قدیمی لازم خواهیم داشت و باید بخش‌های جدیدی را به اصول فقه قدیم‌مان اضافه كنیم. یكی از ابعادش همین است كه اگر دیدیم یك دلیل فقهی كه حكمی را اثبات می‌كند، با دلیل حكمی دیگری در اهدافشان با هم تعارض دارند، باید این تعارض را با قواعد جدیدی حل كرد. لذا می‌توان گفت كه در این‌جا بین اهداف و غایات دلیل‌های دو حكم تعارض پدید آمده است.  
اگر فقه ما ساختاری باشد، آن‌گاه می‌تواند فقه كل أعمال باشد. اگر فقه را فقه طاقچه بدانیم، یعنی فقهی كه به درد طاقچه می‌خورد،‌ چه منسجم باشد و چه نباشد،‌ فقه عمل نیست. آیات كریمه‌ی قرآن از اول تا آخر تأكید بر عمل صالح می‌كنند. «حیات طیبه»‌ای كه خدای متعال وعده می‌دهد، از ایمان به‌اضافه‌ی عمل صالح حاصل می‌شود. باید این عمل فقهی باشد تا عمل صالح ایجاد شود. بنابراین اگر دیدیم دو عملی از فقه استخراج می‌شوند كه در دو جهت متضاد هستند، این نمی‌تواند آن فقهی باشد كه خدا ما را به إعمال آن امر كرده است.



[دربحث اثر گذاری فقه حکومتی در تولید و تکامل اصول و بحث ساختاری بودن فقه، بر ضرورت هم جهت بودن احکام در اهداف و غایات تأکید کرده و فرموده اید : اگر دیدیم یك دلیل فقهی كه حكمی را اثبات می‌كند، با دلیل حكمی دیگری در اهدافشان با هم تعارض دارند، باید این تعارض را با قواعد جدیدی حل كرد. آیا در واقع غایات و اهداف احکام را حاکم بر دیگر ادله می دانید ؟ خود تعیین و تبیین این غایات و اهداف در چه علمی صورت می گیرد؟ ]

http://farsi.khamenei.ir/image/ver2/li_star_1.gif**ابعاد دیگر فقه حكومتی چیست؟**

ركن سوم فقه حكومتی، تدوین وظایف حاكمان است. در بحث وظایف حاكم، دو نوع وظیفه وجود دارد. یك وقت به حاكم به عنوان فردی نگاه می‌كنیم كه باید عادل باشد و حكم خدا را اجرا كند و ... این‌ها هم البته وظایف حاكم است. فردی كه در رأس حكومت است، باید این‌گونه باشد. نوع دیگر وظائف نیز وقتی است كه او را به عنوان مدیر و مسئول مدیریت جامعه در نظر می‌گیریم. آن وقت حاكم به عنوان این‌كه مدیریت جامعه را بر عهده دارد، باید فقه خاصی را تدوین كنیم. به نظر من این هنوز انجام نشده است و اگر هم انجام گرفته باشد، بخش‌های بسیار اندكی بوده است.

مدیریت جامعه، فقه خاص خودش را دارد. اولاً باید درباره‌ی معیار این مدیریت بحث كرد. مثلاً فقیهِ حاكمی كه می‌خواهد جامعه را اداره كند، وظیفه‌اش در این مورد این است كه آن‌چیزی را در نظر بگیرد كه مصلحت جامعه را تأمین می‌كند. یعنی فقیه یا حاكم نسبت به مدیریت جامعه دو وظیفه دارد؛ یك وظیفه‌ی تشریع و یكی وظیفه‌ی اجرا. هركدام از این دو وظیفه، فقه متناسب با خودش را نیاز دارد.

در مقوله‌ی تشریع، تشریعات حاكم باید بر مبنای مصلحت باشد. یعنی باید آن ‌چیزی را تشریع كند كه متناسب با مصالح مردم است؛ البته در حوزه‌ی تشریعاتی كه خدای متعال در اختیار حاكم قرار داده است. خداوند گفته است: «إعدلوا» یا گفته است: «إذا حَكَمْتُم بَیْنَ النّاسِ فَاحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» یا گفته است: «إنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الإحسانِ» و مانند این‌ها. خداوند خیلی از مواضع را با احكام ثابت الهی بیان كرده و ترسیم نموده كه عدل در این‌جا این است.

پس عدل شرعی مشخص است و بر دو نوع است؛ یك عدل شرعی به عنوان حكم الهی معین شده است و یك عدل شرعی نیز به عنوان حكم حكومتی. ضرر و ضرار هم همین‌طور است. یك ضرر را شارع به عنوان ضرر حكم الهی معین كرده است، یك ضرر را نیز به عنوان ضرر حكومتی معین كرده است. یعنی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌و‌آله به عنوان حاكم، «لا ضرر» را در موردی تطبیق داده كه حكم حاكم به شمار می‌رود. یعنی من به عنوان حاكم می‌گویم این ضرر است، اما ممكن است در یك دورانی همین ضرر نباشد. این دو نوع عدل و دو نوع ضرر، یعنی عدل شرعی یا ضرر شرعی از سوی خدا و با حكم الهی تشریع شده است. مورد دوم عدل شرعی نیز عدل یا ضرری است كه عدل بودن یا ضرر بودنش با حكم حاكم تعیین می‌شود. مورد سومی هم هست: این‌كه گاهی یك ‌جایی ضرری یا عدلی عقلایی است و حاكم آن را تأیید نكرده است. این‌جا عدل یا ضرر عقلایی خواهد بود.

به هر صورت تفكیك این سه عرصه از یكدیگر به فقه نیاز دارد. فقه حكومتی كه می‌گوییم، آن هم در حوزه‌ی وظایف حاكم، تبیین همین سه حوزه و تعیین معیارهای آن است. یعنی اولاً باید مشخص شود كه عدل شرعی كدام است یا مثلاً ضرر حكومتی تعیین شده در زمان رسول اكرم صلی‌الله‌علیه‌و‌آله و امیرالمومنین علیه‌السلام مشخص شود، چون ممكن است با همان معیارها، امروز هم حاكم همان ضرر را تشخیص بدهد و این معیار امروز هم جاری شود. همچنین باید عدل‌ها و ضررهای عقلایی و میزان انسجام آن‌ها با معیارهای شرعی مشخص شود. این‌ها به حاكم كمك می‌كند تا در حوزه‌ی تشخیص عدل و ضرر حكومتی، عدل شرعی را بر مبنای آن‌ها معین كند. البته در حوزه‌ی اجرا نیز در این مورد كه حاكم اسلامی برای اجرای حكمی باید چه اصولی را رعایت كند، فقه بسیار گسترده‌ای داریم.

http://farsi.khamenei.ir/image/ver2/li_star_1.gif**تلاش‌هایی برای تولید فقه حكومتی در عرصه‌ی پژوهش انجام می‌شود. آیا ممكن است در نظام آموزشی حوزه نیز این جهت‌گیری به سمت فقه حكومتی گنجانده شود و تحولی در حوزه ایجاد گردد؟**

فقه حكومتی دو نوع اثرگذاری در نظام آموزش حوزه خواهد داشت؛ یكی اثرگذاری شكلی‌ و بر صورت این نظام است و یكی دیگر اثرگذاری بر مضمون و مواد آموزشی است. اثرگذاری مربوط به شكل و هیأت نظام این است كه نظام آموزشی باید به سمت دو نوع تخصص حركت كند. یعنی دانش‌پژوهان حوزوی برای دو نوع تخصص آمادگی پیدا كنند؛ یكی تخصص آموزشی و یكی هم تخصص كاربردی. كسی كه می‌آید حوزه و درس می‌خواند، برای چه كاری درس می‌‌خواند؟ ما برای چه او را آماده می‌كنیم؟ باید بینیم خروجی‌های حوزه باید چه باشند و انتظارات بحق جامعه از حوزه‌ها چند نوع و چند گونه است؟

اگر خروجی‌های حوزه باید این باشد كه مبلّغ و متكلّم خوب داشته باشیم، قاضی خوب داشته باشیم، سیاستمدار و رهبر خوب داشته باشیم، این خروجی‌ها تخصص‌های متناسب با خودشان را نیاز دارند. این‌ها تخصص‌های كاربردی یك دانش‌پژوه حوزوی هستند. تخصص‌های كابردی نیز غیر از تخصص‌های دانشی است. ما یك متخصص در فقه داریم، یكی هم در فلسفه یا در تفسیر. این‌ها را نیاز داریم، اما یك نوع دیگری متخصص نیاز داریم كه تخصص‌های كاربردی داشته باشد. لذا باید نظام حوزوی را طوری تنظیم كنیم كه بتواند زمینه‌ی تخصص‌های كابردی را تأمین كند.

بسیاری از طلاب از اولی كه وارد حوزه می‌شوند، با هدف مجتهد شدن و فقیه شدن وارد حوزه نمی‌شوند و این‌ها هدف نیست. یكی از گله‌مندی‌های شورای مدیریت حوزه این است كه خیلی از طلبه‌ها آن اوایل خوب درس می‌خوانند و بعد نیمه‌كاره و كم‌انگیزه می‌شوند. علتش این است: كسانی كه به این درس‌ها می‌آیند، به‌تدریج می‌بیند این درس‌ها متناسب با هدف آن‌ها از درس خواندن در حوزه نیست . فرض كنید شخصی به حوزه آمده تا بعد بتواند در دانشگاه تدریس كند و استاد حوزوی خوبی برای دانشگاه بشود. یا شخص دیگری وارد حوزه شده تا مبلغ و خطیب خوبی شود، اما می‌بینند این وسایل از ایشان استاد دانشگاه یا خطیب توانا درنمی‌آورد ولذا وقتشان هدر می‌رود و استعدادشان هرز می‌رود.

اگر نظام حوزوی ما مبتنی بر این بود كه نیروهای طلاب از همان ابتدای ورود، به سمت آن جهتی هدایت بشوند كه باید،‌ از همان اول ورود به حوزه باید استعدادها را ارزیابی و هدف‌گذاری می‌كرد و هر كسی را به سمت و سوی همان هدفی می‌فرستاد كه باید. بنابراین كیفیت محصولات حوزوی ما بالا می‌رفت و آن وقت تكلیف طلبه‌ها معلوم می‌شد كه باید چه چیزی بخوانند. لذا دیگر لازم نبود آن‌چه را كه یك فقیه می‌خواند، یك مبلّغ هم بخواند. حتی در زمینه‌ی ادبیات هم برنامه‌ی این دو فرق می‌كرد.

البته مضمون نیز باید متناسب با این ساختار تغییر كند. اگر بخواهیم طلبه‌هایی با تخصص‌های متنوع را در حوزه‌هایمان ‌تربیت كنیم، برای این تخصص‌ها ماده‌ی علمی متناسب نیاز داریم. این مواد علمی با نگاه تخصصی هنوز در حوزه تدوین نشده است؛ حتی در عرصه‌ی فقه و اصول.

اگر بخواهیم فقه‌مان واقعاً فقه افعال و حاضر در صحنه‌ی اجتماع باشد، احتیاج داریم كسانی فقیه در فقه پزشكی شوند، كسانی دست‌اندركار فقه اقتصادی باشند و دیگرانی متخصص در فقه حكومتی شوند و ... این تخصص‌ها، آموزه‌ها و آموزش‌های متناسب با خود را هم نیاز دارد. ممكن است یك دوره‌ی‌ عمومی را برای آموزش طلاب تعریف كنیم كه همه باید آن را بگذارنند، اما پس از آن، به‌تدریج و با‌تناسب به این تخصص‌ها بپردازیم و البته لازم است مواد درسی آن را آماده و منتشر كنیم.

[سئوال : در موضوع تحول در عرصه فقه و اصول، در حوزه آموزش و پژوهش حوزه، فرموده اید لازم است تخصص های کاربردی مانند تخصص در فقه اقتصادی، پزشکی، حکومتی و ... ایجاد شود، و برای اینکار نیز لازم است ماده عملی متناسب تولید و تدوین شود که هنوز نشده است، بنابراین تحول در آموزش را منوط به تحول در پژوهش می دانید، راهکار عملی شما به عنوان قدم اول و حتی گامهای بعدی را در تحول پژوهشی عرصه فقه و اصول چه می دانید؟]

# ساماندهی حوزه

**حوزه: همان گونه که مستحضريد، مقام معظم رهبري در آذرماه سال1386، در ديدار با گروهي از نخبگان و فضلاي حوزه هاي علميه، از تحول در حوزه ها و مديريت تحول، سخن به ميان آورد وزوايايي از مطلب را شکافت . حضرت عالي اين ايده ي بلند و سرنوشت ساز را با چه ساز و کارهايي و چه اولويتهايي تحقق پذير مي دانيد.**

**استاد:** اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. براي تحول در حوزه، بايد ببينيم که چه داريم و چه بايد داشته باشيم، تا معلوم شود که تحول در چه بايد صورت بگيرد.

ما در حوزه در حال حاضر، يک بخش آموزش داريم و يک بخش تربيت. بخش بسيار مهم کار حوزوي، تربيت است. به نظر من در حوزه دو گونه تربيت بايد باشد. تاکنون فقط يک گونه تربيت مورد توجه بوده است؛ تربيت اخلاقي و معنوي که البته بسيار مهم است؛ اما بعد ديگر تربيت که نياز است، ولي به درستي مورد توجه قرار نگرفته، تربيت طلاب براي ايجاد مهارتهاي لازم مربوط به کار حوزوي است.

بخش سوم، که بسيار لازم است تشکل و سازماندهي است. منظور ما از تشکل و سازماندهي، ايجاد اداره اي براي ارائه خدمات به حوزويان نيست. تاکنون، آن چه در حوزه انجام گرفته، تأسيس اداراتي است که خدمات رساني به طلاب را تنظيم کنند، چه در زمينه آموزشي و يا خدمات رساني رفاهي. مجموعه ي شوراي مديريت و تشکيلاتي که در حوزه داريم، پايه ريزي اش مديريت خدمات است، نه مديريت حوزه. اداره اي تأسيس شده تا خدمات را به طور منظم ارائه دهد؛ خدمات علمي براي آموزشهاي معين، با وضع مقررات خاص و خدمات رفاهي، مثل تنظيم شهريه، بيمه طلاب، خدمات مسکن و... .

آن چه مورد نياز حوزه است سازمان دهي است. مراد از سازماندهي ايجاد سازماني است که حوزه را منظم کند ؛ يعني عالم حوزوي از بدو و رود ت تا هنگام مرگ ، جايگاه و کاربري و آمادگي هاي لازم ا ش همه سازماندهي شود. طلبه اي که وارد حوزه مي شود ، معلوم شود که براي چه کاري مي خواهد آماده شود و آمادگي هاي لازم را پيدا کند. وسپس بهره وري او را نيز سازماندهي کند. الان حوزه چنين سازمان و تشکيلاتي ندارد . اگر داشت بايد ارائه خدمات حوزوي به همه نهادهاي دولتي و غيردولتي، با هماهنگي اين تشکيلات انجام مي شد . اگر طلبه اي بناست مسؤول عقيدتي- سياسي- شود، اگر بناست مسؤول نهاد نمايندگي مقام معظم رهبري شود، اگر قرار است امام جمعه شود، بايد با هماهنگي اين سازمان و تشکيلات انجام شود ، سازمان و تشکيلات حوزه بايد اطلاعات لازم را از هر طلبه داشته باشد. آمادگي هاي او را بشناسد، مهارتهاي او را بداند و بداند که اين طلبه به درد چه کاري مي خورد. توان سنجي طلاب يکي از کارهاي اين تشکيلات است .

يکي از مشکلاتي که الان روحانيون ما دارند اين است که جمع عظيمي از نيرو هاي حوزوي ما به سنين کهولت که مي رسند ، هيچ جايگاهي در جامعه ندارند . در حوزه قم اگر30 هزار ،40 هزار نيرو داشته باشيم 50-60 درصد اين نيروها نمي دانند که چه بکنند و به چه درد ي مي خورند. در حالي که روي اين نيروها کلي سرمايه گذاري شده و نيروهاي به درد بخوري هستند . ما در حوزه هيچ نيرويي که مفيد نباشد نداريم . هر روحاني يک کار آيي خاص دارد؛ اما چون سازمان درستي نداريم ، از اين همه امکانات و استعداد ها ، بهره برداري نشده است، لذا با وجود اين همه نيرو ، شهرها و روستاهاي زيادي در کشور فاقد يک مبلغ و يک مربي و يک معلم ديني هستند و در سوز نياز به آنها مي سوزند ؛ اما در مراکز حوزه ، نيروهاي مازاد نياز عجيبي متراکم اند که مشکل ساز شده است.

البته نبايد ناسپاسي کرد. کارهايي که تاکنون در جهت سازماندهي وضع حوزه انجام گرفته ، چه خدمات آموزشي و چه رفاهي ، گامهاي بسيار مهمي است و بايد از بزرگواراني که در اين زمينه ، فعاليت هايي انجام داده اند، تشکر کرد. افرادي واقعا تأثيرگذار و سهيم بوده و کار را تاحد زيادي پيش برده اند . چون بحث نقادي نظام موجود است و با يک نگرش جامع مي خواهيم مسائل را بيان کنيم، اين ها را عرض مي کنم ، نه اين که آن چه را انجام گرفته است کم ارزش تلقي کنيم. کاري که انجام گرفته بسيار باارزش و سنگين است ؛ لکن به نظر ما آنچه تاکنون انجام شده کافي نيست.

کار ديگر تشکيلات حوزوي اين است که: رابطه حوزه را با جامعه و نهادهاي اجتماعي تعريف و فعال کند . اما الان رابطه تعريف شده اي بين جامعه و حوزه نداريم ، جز اين که افراد حوزه با بدنه ی جامعه ارتباط دارند و ارتباط کاملا شخصي ، فردي و بر مبناي توانايي فردي عناصر حوزوي است . تشکيلات حوزوي ، هيچ نقشي در ايجاد اين ارتباط و فعال کردن و جهت دهي آن نداشته است حال آن که يکي از کارهاي مهم تشکيلات حوزه اين است که ارتباط نيروها ونهاد هاي حوزوي را با بدنه جامعه ، فعال کند .

**حوزه: ياد آورشديد يکي از کارهاي تشکيلا ت حوزه آن است که مديريتي پديد آورد تا در حوزه ها به تناسب نياز هاي جامعه نيرو تربيت شود وبه صورت برنامه ريزي شده آنان را به عرصه اجتماع وارد کند. به نظر حضرت عالي نهادهايي که به گونه اي در جهت برقراري و توانا سازي چنين پيوند ي ميان حوزه و جامعه به تلاش برخاسته اند مانند دفتر تبليغات ومراکزی مانند آن، آيا مي توانند به عنوان بازوهاي کمکي براي تشکيلات حوزه تعريف شوند.**

**استاد:** ما به تشکيلات جامع نياز داريم ، تا ارتباط حوزويان و نهادهاي حوزه با تشکيلات حوزه ارتباط تعريف شده و درون سازماني باشد، نه ارتباط بيرون سازماني. در حالي که اگر واقعا بخواهيم حوزه ی متشکل و سازمان يافته اي داشته باشيم، بايد تمام مراکز حوزوي ، درون اين تشکيلات فراگير بروند و رابطه آنها با سازمان حوزه، رابطه درون تشکيلاتي باشد، نه رابطه بيرون تشکيلاتي. ارتباط زير مجموعه با مرکز باشد، نه ارتباط مرکز با مرکزي ديگر .

**حوزه: تحول، کم وبيش آسيب هايي در پي دارد ، تحول در حوزه ها چگونه بايد مديريت بشود، تا در عين بهره مندي از برکت ها وثمره هاي شيرين آنها ، از آسيب هايي که ممکن است گريبان گير حوزه ها بشود در امان بماند .**

**استاد:** به نظرم مهم ترين نکته اين است که : جهت وهدف اين تحول بر مبناي نيازها و کمبودهاي واقعي ، که بر مبناي کارشناسي انجام مي گيرد ، صورت بگيرد، نه بر مبناي جو سازيها و فضاسازيهايي که گاهي بر حوزه تحميل مي شود.

براي مثال، بعضي از فضا سازيهايي وجود دارد که گفته مي شود بعضي از علومي که در حوزه تدريس مي شود، مورد نياز نيست، يا بعضي از بخشهاي اين علوم زايد است. جوسازي هايي که عليه فقه و اصول و حتي ادبيات مي شود، به نظر من بعضي اينها از بيرون حوزه بر حوزه وارد مي شود و ربطي به مسائل داخلي حوزه ندارد .

ما هم به روش آموزشي حوزه و برنامه هاي آموزشي نقد داريم ، منتهي نقد ما به اين شکل نيست که مثلا بگوييم اصول فقه رايج بنيادش غلط است و بايد کنار گذاشته شود. اين حرف غلطي است هرعلمي در جاي خود گرهي از کاري گشوده است . فقه کارگشا است، منتهي بايد به تناسب اقتضا هاو مشکلات روز و به تناسب پرسشهاي جديد جلو برود و امکانات بالقوه خودش را به مرحله بالفعل برساند . در بحث تحول چند نکته بايد مورد توجه باشد: يکم. حذف کردن يا پايين بردن ارزش علوم حوزوي نبايد مطرح باشد که متأسفانه اين مسائل هست و ريشه اش در غرب است .

اين جا بد نيست بحثي را مطرح کنيم ، وآن بنياد غلطي است که فرهنگ غرب روي آن استوار شده که عبارت است از: خود بيني . در تاريخ بشر، تا حالا به اين شکل نبوده است که تمدني بر مبناي خود بيني شکل بگيرد . تمدني که همه تمدن هاي ديگر را حفظ کند و آنها را بي ارزش و بي بها جلوه بدهد. متأسفانه اين طرز تفکر در غربیها وجود دارد. چند فيلسوف غربي را مي شناسيد که فلسفه ما را مطالعه کرده باشند و از فلسفه ملاصدرا خبر داشته باشند ،از فلسفه بعد از ملاصدرا خبر داشته باشد ، از تفکرات فقهي جهان اسلام باخبر باشد. نه اينکه ندانند چنين فيلسوفان وجود دارند. نه اينکه ندانند چنين حوزه هاي علميه کهنسال و پرتلاشي وجود دارد ، بلکه به دليل اينکه خود آگاه، يا ناخود آگاه، ارزشي براي اين تلاش ها قائل نيستند، در نتيجه بر مبناي همين طرز تفکر، اين انديشه القا مي شود که علوم ديني ، چه در بعد معقول و چه در بعد منقول، يک کالا ي کم بها و بي ارزش است.

سپس بر مبناي همين طرز تفکر ، انديشه اي شکل مي گيرد که يک معقوله علمي را بايد کنار گذاشت. درحالي که کساني مي توانند قضاوت کنند که در آن مقوله علمي آگاه باشند. البته ممکن است که يک بخش از يک علم کارآمدي خودش را از دست داده باشد، ما اين را منکر نمي شويم، لکن بايد بر اساس ضوابط حقيقي و با توجه ملاکها و معيارهاي علمي انجام بگيرد، نه بر مبناي فضاسازيهاي بيروني ونه بر مبناي بي ارزش تلقي کردن علومي که مربوط به مسلمين يا مربوط به شرقي هاست. اين وضعيت موجود است و بايد متوجه بود که تحت تأثير فضاسازي قرار نگيريم.

دوم. تحول بايد بر مبناي نيازهاي معاصر باشد و بر مبناي نيازها و انتظاراتي که جامعه دارد ، حتي نيازها و انتظاراتي که شايد جامعه هنوز آگاهي لازم نسبت به آنها پيدانکرده که بايد آنها را هم در نظر گرفت. مثلا روان شناسي ديني ، شايد هنوز چنين نيازي در جامعه ما مطرح نباشد، آيا واقعا اين نياز جامعه نيست. انتظاري از اين قبيل هنوز مطرح نشده، ولي انتظار واقعي است و روزي سربر خواهد آورد و فردا بيان خواهد شد لذا وقتي ما مي خواهيم در حوزه تحول ايجاد کنيم ، بايد متوجه انتظارات بالفعل و بالقوه جوامع ، مخصوصا جامعه خودمان باشيم.

سوم در اين تحول بايد کاربري هاي حوزه مورد توجه قرار بگيرد. يعني بايد بدانيم که ما به عنوان حوزه چه نيروهايي را مي خواهيم تحويل جامعه بدهيم و چه خدماتي را به جامعه ارائه کنيم و بر مبناي آن خدمات ، نيرو تربيت کنيم. متأسفانه تا به حال و تا آنجا که من خبر دارم قالب برنامه هايي که براي تحول حوزه در نظر گرفته شده ، روي مسئله آموزش و با رنگ خفيفي مسئله آموزش و پرورش توجه شده است، درحالي که آن چه بايد مورد توجه قرار گيرد همان چيزي است که من از آن به عنوان تربيت و مهارت ياد کردم.کاربري را بايد در نظر بگيريم واينکه نيروي حوزه مي خواهددر جامعه چه بکند؟ما مي خواهيم امام جمعه تربيت کنيم،نماينده مجلس وحوزوي سياسي داشته باشيم.الان حوزه نهادي است که بايد در عرصه سياست حضورداشته باشد.به طوري که گاهی يک نيروي حوزوي مي خواهددربالاترين نقطه سياست جامعه قرار بگيرد.اين نيروي حوزوي براي اين کاربايد آمادگي وشناخت لازم را پيدا کند.درعرصه خدمات ديگر،در عرصه سخنوري در عرصه گفت وگوهاي بين اديان وبين مذاهب در عرصه هاي فرهنگي و... امروزه ،حوزه بايد سکاندار فرهنگ جامعه باشد.فرهنگ اساس هويت يک جامعه است واساس فرهنگ در جوامع ديني دين آنهاست.هر جامعه اي که بخواهد ديني باشد،قطعاَ دين پايه ی فرهنگ آن جامعه است که هم ارزشها راجهت مي دهدوهم آرمانها را مشخص مي کند.فرهنگ جامعه مامحورش دين است ودين هم عهده دارش حوزه است وفرهنگ ديني ،يکي ازمهمترين مسؤوليتهاي حوزه است.حوزه بايدتوانمندباشدوامروز بايد اقرار کنيم که حوزه در بعدجهت دهي به فرهنگ جامعه ،بسيار ضعيف است وکاري که بايد انجام مي داده ،انجام نداده است.

مابايدحوزه اي داشته باشيم که بتواند درعرصه داستان نويسي ،درعرصه فيلم سازي ،درعرصه رسانه اي ،درعرصه هاي گوناگون فرهنگ ديني، حرف اول را بزند.ودرحوزه ،نيروهاي مناسب اين کار بايد تربيت شوند.متأسفانه چون ماحوزه را براي اين کار آماده نکرده ايم،نيروي حوزوي که فراخوان مي شودودر اين حوزه ها کاري مي کند،به يک نيروي غير حوزوي تبديل مي شود ورسالت حوزوي اش را دقيق انجام نم يدهد.مثلا افرادي که به بعضي نهادهاي فرهنگي رفته اند،به جاي اينکه رسالت حوزه را انجام دهند ،چون آگاهي کامل براي اين کار نداشته اند،آنها هم بخشي ازهمان نظام موجوددرآن مکان شده اند.اگرهم فايده اي داشته اند،فايده توجيه گري ورنگ ولعاب ديني دادن بوده به آنچه درآن مجموعه ها وجود داشته ،که متأسفانه ضايعه ساز است.

**حوزه: به لحاظ آموزشي اينهاواقعاَآسيب پذيراست ،بايدمراقب بود.امابه لحاظ ساختار مديريتي،الان درحوزه مراکزآموزشي وپرورشي وجودداردکه وابسته به شخصيتهاي حوزه است ودررأس آنهامراکزي که وابسته به مراجع است.اگربخواهيم برابرديدگاه حضرت عالي يک سازمان جامع وتشکل سازمان يافته ی فراگير درحوزه داشته باشيم که پاسخگوي همه چيز باشد،اين گونه مراکزونهادها چه مي شوند؟**

**استاد:** به هرحال مابايد اين رابپذيريم که در حوزه مراجع محور اصلي تصميم گيري هستند ومنکر اين نمي شويم.لکن بايد خودمرجعيت سازمان دهي بشود.اين که هر کسي از هر جايي بلند شودوادعاي مرجعيت بکند،اين خطري است که جهان اسلام وتشيع راتهديد مي کند.هيچ خطري حوزه تشيع واسلام رابيش از خطراعمال نفوذقدرتهاي بيگانه درمرجع سازي تهديد نمي کند.تعدد مراجع يک مشکل است،ولي مشکل خطرساز خلق مراجع هماهنگ باسياستهاي بيگانه وپشتيباني سنگين ازاين مراجع است .امروزسازمان سياوموسادوانگليس به طور هماهنگ درصددبه وجود آوردن تشکيلات دربدنه سازمان ديني شيعه ،از طريق مرجعيت هستند.مي خواهندمراجعي بسازند که دقيقا برنامه هاي آنها رااجرا کنند واين،واقعاَ خطراست. (2)

اولين کاري که سازمان حوزه بايد انجام دهد قانونمند کردن نهاد مرجعيت در ساختار حوزه است. بايد با استفاده از مراجع برجسته فعلي که مورد اعتماد مردم و مراکز حوزوي هستند ،بنيادي تشکيل شود که کساني بتوانند به مقام مرجعيت دست يابند که صلا حيتهاي حقيقي و واقعي مرجعيت را دارا باشند. فقيهي به مقام مرجعيت برسد که کفايت و شايستگي اين کار را داشته باشد و به وسيله ي مراجع لايق تأييد شود. اين اولين کاري است که بايد انجام شود، سازماندهي مرجعيت.يعني آنکه به مقام مرجعيت مي رسد. طبق يک نظام به اين مقام برسد، نه شهريه دادن و دفتر باز کردن و رساله علميه ديگري را کپي کردن، اينها خطرناک است.

تاکنون ما هدف نبوديم؛ اما امروز نهاد مرجعيت صد درصد هدف است. لذا امروز سازماندهي مرجعيت جزو اولين کارها است که بايد انجام شود. اگر مرجعيت سازماندهي شد، آنگاه مرجعيت به طريق ضابطه مند در سازمان حوزه جايگاه پيدا مي کند.

[با توجه به آسیب هایی که نسبت به نهادمرجعیت وجود دارد و شما در مصاحبه ای به آنها اشاره فرموده اید مانند آسیب تعدد مراجع، آسیب مرجعیت افراد نالایق، نفوذ بیگانه در افکار و اقدامات برخی ایشان (حتی نام برخی سازمانهای جاسوسی را با اشاره به واقعیتهای تاریخی ذکر کرده اید) و ... و نهایتا پیشنهاد ضابطه مند شدن و سازماندهی مرجعیت را جزو اولین اولویتهای حوزه شمرده اید ، به نظر شما تا چه اندازه می توان در تحولات عرصه فقه و اصول به درک مراجع از این واقعیت و اقدامات ایشان دل خوش کرد و منتظر تولید و تکمیل این علوم از ناحیه ایشان ماند و آیا نباید این مهم بصورت تشکیلاتی و نظام مند از سوی مراکز علمی دنبال شود؟]

**حوزه: با چه راهکاري مي توان اين ضابطه مندي را در حوزه نهادينه کرد.**

**استاد:** البته اين کار سختي است. منتهي بايد شروع شودویک مقدار زمینه سازی انجام شود. يعني اين خطري که من عرض مي کنم، با ارائه ی منابع و مدارک تبيين شود. امروز ما دلايل مستندي (3) در کتابها داريم. علاوه بر اين، آنها را در صحنه فعاليتها مي بينيم؛ زيرا سيا، موساد و دستگاه جاسوسي انگليس، در گذشته ها اين کار را در برنامه هاي مخفي شان انجام مي دادند، ولي امروز به دليل اطميناني که از کارشان دارند و نفوذي که در بدنه خيلي از مجموعه ها پيدا کرده اند، آشکارا اعلام مي کنند. البته مطمئنم که ذره اي هم به اهدافشان نخواهند رسيد .

مراجع، نهادهاي حوزوي و اثرگذار و مدرسين درباره ي اين خطر بايد توجيه شوند. اين خطر دارد آينده تشيع را تهديد مي کند. اگر براي مرجعيت، ضابطه گذاشته نشود، تشيع دچار مشکل مي شود. زنگ خطر به صدا در آمده است،در نجف و عراق، ده ها نفر خود را به عنوان آيت الله العظمي معرفي مي کنند.بعضيها، قطعاَ ،با خارج ارتباط دارند. در قم تلاشهايی صورت مي گيرد که در آينده چنين برنامه هايي را سامان بدهند. امروزه سه- چهار ماهواره تلويزيوني در دنيا راه افتاده است که شيعي است و براي ترويج آينده مراجعي است که مدنظر آنهاست. اين ماهواره ها زمينه سازي مي کنند. تمام پول اين کار را هم موساد و سازمان سيا پرداخت مي کند.

آيا اينها کافي نيست که صاحب نظران و مراجع و بزرگان ما را وادار کند که يک تصميم جدي در اين زمينه بگيرند؟ اين کاري است که بايد انجام بگيرد. به نظر ما مي شود و اين کار شدني است. اگر خوب توجيه شود، مطالعه و بررسي شود و اطلاعات لازم در اين باره در اختيار مصادر امور قرار بگيرد، اين کار شدني است. در نشريات آمده بود:کتابي در آمريکا چاپ شده که درآن،برنامه هاي استکبار جهاني درباره ي چگونگي رودررويي با جهان تشيع، بازگو شده است. (4) خودشان نوشته اند که: يکي از برنامه هاي ما نفوذ در دستگاه مرجعيت و حمايت و پشتيباني از کساني است که جاه طلب اند و دنبال عناوين ديني هستند، آنان بايد به تصميم گيري درباره جهان تشيع برسند.

در چند نشريه و روزنامه، بخشي از حرفهاي يک مقام آمريکايي را که در اين کتاب درج شده بود، ديدم.البته اين بخشي است که اظهار شده که نفوذ در هيأتهاي حسيني، نفوذ در سازمان مرجعيت و نفوذ در حوزه هاست.

اخيراَ هم جاسوسي را دستگير کردند و در رسانه ها اعلام شد که يکي از برنامه هاي او، جمع آوري اطلاعات مربوط به حوزه، شخصيتهاي حوزوي، مراجع تقليد، فضلا و مدرسين و کساني بوده که امکان دارد در آينده زمينه مرجعيت در آنها باشد.برنامه او اين بوده که از همين حالا اينان را شناسايي کند و با آن عده که ضعف نفساني دارند، ارتباط برقرار سازد و آنانرا ابزار اجراي نقشه ها و برنامه هاي سازمانهاي جاسوسي قرار دهد. ما اين مطلب را ده سال پيش مي گفتيم؛ امامدرک نداشتيم، امروز مدارک و دلايل روشني داريم. لذا بايد شخصيتهاي بزرگوار، مراجع، علماي حوزه ها و اساتيد در اين باره توجيه شوند و بپذيرند که حتماَ اين قضيه ساماندهي پيدا کند.

بعضي از همين ادعاهاي ارتباط با امام زمان هم،در همين رابطه است. يکي از کارهايي که امروه انجام مي دهند در زمينه ي امام زمان است. داستاني براي خودم اتفاق افتاد که دراينجا يادآور مي شوم: زماني که در انگليس افرادي پيش من آمدند و اينها پس از مقدمه چينيهايي، خودشان را ياران حضرت ولي عصر معرفي کردند! گفتند: ماآمده ا يم شما را کمک کنيم. اگر نيازو مشکلي داريد، ما هستيم. به چندين شکل نسبت به من ابراز وجود کردند. يک روزي آمدند و چند خبر غيبي را، که از راه شنود به دست آورده بودند، به من دادند.

جاسوس ها و ايادي دشمن يکي از کارهاي شان اين است که بايک سري مقدمه سازيها، به شما مي گويند: شما مورد تأييد ولي عصر هستيد، آنقدر در اين مطلب اصرار مي ورزند که انسان گاهي باور مي کند.

اين داستانها واقعاَ اتفاق افتاده است. من دنبال فرصتي هستم که اين اتفاقات را براي حوزويان بيان کنم.  
جاسوسان قدرتهاي بزرگ، در تلاش هستند با اين روشها حتي در بزرگان ما نفوذ کنند که اگر هشيار نباشند بسيار خطر ساز است. لذا بايد بزرگان را در جريان قرار داد و اگر توجيه شوند کار مناسبي است.

**حوزه: از سخنان شما به دست مي آيد که مرجعيت زير ساخت تحولات است و چون کار حساسي است بايد ساماندهي شود و بر اين نظر هستيد که شدني است. چه ساز و کارهايي براي اين مهم پيشنهاد مي کنيد؟**

**استاد:** اگر بخواهيم کار مرجعيت سامان بگيرد، يکي از مقدمات اين است که نهادي در حوزه براي اين کار اختصاص پيدا کند. اين نهاد افرادي را که مرجعيت آنان محرز است، به عنوان مجتهد در جامعه معرفي کندتا شناخته شوند.این طورنباشد که هر کسی ادعای مرجعیت کند و هرکسي، هر فردي را به عنوان مرجع معرفي کند. امروز اين کار کافي نيست که بعضي از اساتيد و بزرگان به اجتهاد فردي گواهی دهند. پنجاه سال پيش شايد کافي بود؛ چون خطر خيلي جدي نبود.برفرض اگر از ده گواهی ،یکی به خطا می رفت،خیلی خطرسازنبود. اما امروز خطر ساز است. لذا نهادي که اجتهاد يک مجتهد را تأييد مي کند، بايد يک نهاد شناخته شده باشد واعضاي آن نهاد کاملا مورد اعتماد و داراي شايستگي باشند.

**حوزه: به نظر حضرت عالي در وضع موجود، آيا نهادي که مورد اتفاق باشد که هم مراجع بزرگ آن را قبول داشته باشند و هم بدنه ي حوزه ، آن را بپذيرد ممکن است شکل بگيرد، به وجود بيايد و عرصه دار شود؟**

**استاد:** من معتقدم اگر مديريت کنوني حوزه جدي دست به کار شود، مي تواند.منتهی کارهای بزرگ ،به اراده های قوی وتصمیمهای نیرومندنیاز دارد. اين که بخواهيم با تعارف و اين که مي شود يا نمي شود و با ترديد باشد، امکان ندارد. اما اگر تصميم گرفته شود که اين کار باید بشود، قطعاَ همين شوراي مديريت فعلي مي تواند اين کاررا انجام دهد. منتهي کاري است که بايد از راهش انجام شود، بيراهه نرود.

**حوزه: ساز و کاري که اکنون قابل اجرا باشد و بتواند در حوزه چنين نهادي را شکل بدهد، چه چيزي مي دانيد.**

**استاد:** الان شوراي مديريت را چه افرادي تايين مي کنند؟ مگر مراجع در شوراي مديريت دخالت ندارند؟ شوراي مديريت فعلي مورد تاييد مراجع است.

شوراي مديريت به هر حال جا افتاده است. خوب آن مسائل را هم جا بيندازد. نمي شود دست روي دست گذاشت که دشمن همه نقشه ها را بکشد و اجرا کند و ما تماشا کنيم.

به هر حال، يکي از مهم ترين کارهايي که ساماندهي حوزه برآن متوقف است ،ساماندهی مرجعیت است.این ساماندهی بايد به هر ترتيب ممکن انجام گيرد. چون سامان ندادن به کار مرجعيت، خطرهاي بسيار مهمي را در آينده متوجه کيان تشيع خواهد کرد . با استفاده از جايگاه مراجع فعلي، بايد سريعاَ نسبت به ساماندهي وضع مرجعيت اقدام شود.

**حوزه: تاکنون چنين بوده که يک بخش از سرنوشت مرجعيت در حوزه ی نجف رقم می خورده است،برای این موضوع چه راهکاری وجود دارد؟**

**استاد:** بلی، نه تنها درقم و درایران ،بلکه باید تلاش شودبا مرجعیت نجف نيز هماهنگي شود تا به نحوي مرجعيت آينده شيعه سامان پيدا کند. به نظر من نجف ضربه پذيرتر و آسيب پذيرتر است. در جريان هستم که مراجع بزرگ نجف و غير مراجع از شخصيت هاي علمي، بسيار نگران هستند. نشانه هاي پديد آمده نشان مي دهند، اگر براي مرجعيت شيعه در نجف و عراق فکري نشود، در آينده شاهد خطرهاي بسيار بزرگي در اين باره خواهيم بود.راهکار همان است که گفته شد.يک نهادي از سوي تمام مراجع فعلي، که شهرت دارند و از پايگاه مردمي برخوردارند، در کل جهان تشيع، چه در ايران و يا نجف، به وجود آيد و مرجعيت را سامان دهد.

**حوزه: ان شاءالله اين کار جدي گرفته شود و با پي گيري مراجع و دست اندرکاران به زودي شاهد به حقيقت پيوستن اين ايده ي تحول آفرين باشيم. اما جاي اين پرسش هست که اگر پس از شکل گيري اين ساختار درحوزه کساني بيرون از فضاي به وجود آمده داعيه دار مرجعيت شدند، چه اقداماتي مي تواند کارساز باشد؟**

**استاد:** يکي از مسائلي که بايد مورد توجه قرار بگيرد اين است که حوزه بايد يک مرجع انضباطي داشته باشد و مسؤوليت ايجاد انضباط در حوزه را به عهده بگيرد. البته الان يک دادگاه روحانيت داريم که کار دادگاه روحانيت را بايد از کار انضباط حوزه جدا کنيم. دادگاه روحانيت، کارهايي را انجام مي دهد که بيش تربه يک کميته انضباطي حوزه در بعضي کارها شبيه مي شود.

ما به يک کميته انضباطي در حوزه نيازمنديم که زير نظر شوراي مديريت حوزه کار کند. ضوابطي براي پيوستن يک روحاني به حوزه تدوين شود و ضوابطي براي جلوگيري از کارهايي که منافات با شأن روحانيت دارد، معين شود و بر مبناي آن ضوابط، با کساني که واقعاَ خارج از چارچوب هنجارهاي متناسب با روحانيت هستند، برخورد شود، حتي در سطح ادعاي مرجعيت. اين قطعاَ يکي از ضرورتهاي فعلي براي ساماندهي مرجعيت است.

**حوزه: آيا در تاريخ تشيع، با اين پديده اي که اکنون در نهاد مرجعيت بروز کرده، که همانا تعدد مراجع باشد، رو به رو بوده ايم. در دوران و روزگاران پيشين، اخلاق حاکم بر جامعه شيعي و حوزه ها گويا به گونه اي بوده که بيش تر عالمان برجسته، مجتهد و صاحب نظر از رساله نگاري پرهيز مي کرده و تلاش مي ورزيده اند که زمام مرجعيت را به يکي از عالمان برجسته و شايسته و داراي بينش روشن وجامع نگری ویژه بسپارند و دیگران،باهمه برجستگی علمی تقوایی و يار و مددکار وي باشند و زمينه را براي نفوذ فتواي وي آماده سازند.**

**استاد:** تعدد سامان يافته، ضربه نمي زند. ما سابقه ي تعدد در حوزه ها را داريم . در گذشته ها حوزه هاي ما تشريک مساعي طبيعي داشتند، يعني به طور طبيعي يک سري هنجارها بر حوزه حاکم بود، به دليل اين که درآن روزگار، حوزه ها از سوي قدرتها ،کمتر مورد توجه بودند و در معرض نفوذ نبودند. از سوي ديگر، حجم حوزه ها محدود بود و لذا به طور طبيعي کنترل مي شد. اگر کسي از مرز آن هنجار پا فراتر مي گذاشت، خود به خود حذف مي شد. ما در حوزه نجف و قم مراجعي داشتيم که مراتب بالاي علمي را هم طي کرده بودند؛ اما در بعضي از مراحل حوزه ها آنان را حذف کردند، به طوري که ديگر نتوانستند سربلند کنند .اين حذف هم به طور طبيعي بود. لکن اين براي آن مرحله مناسب بود . در حال حاضرما چنين چيزي را نداريم، چون حوزه متحول شده است و در دوران سي ساله بعد از انقلاب، چه حوزه قم و چه نجف، به دلايل سياسي و اجتماعي که وجود داشته، خيلي عرفهاي جا افتاده حوزوي ، نسخ شده است. اصلاَ نسلهايي که الان بدنه حوزه را تشکيل مي دهند، نسلهايي هستند که پرورش يافته آن هنجارها نيستند. لذا نياز به یک قوه مهار کننده در حوزه ها وجود دارد، دستگاهي که عهده دار ايجاد انضباط حوزوي باشد.

**حوزه: حضرت عالي سالهايي در مرکز اسلامي لندن حضور و مسؤوليت داشتيد و با نقشه ها و شگردهاي اسلام ستيزانه ي غرب و سازمانهاي جاسوسي استکباري آشنایی نزدیک دارید ،به نظرشماگروه ها و سازمانهای استکباری، براي ضربه زدن به کيان تشيع، به جز نفوذ در نهاد و دستگاه مرجعيت و بيوت، چه برنامه هاي ديگري از اين دست را دنبال مي کنند.**

**استاد:** بله ايجاد شکاف در بنيه ي ديني جامعه، تنها از طريق نفوذ در سازمان مرجعيت نيست، بلکه از راه هاي ديگر هم اين کارها انجام مي گيرد. نمي خواهم همه زواياي مساله را بررسي کنم، لکن به يک مسأله اشاره مي کنم و آن ايجاد يک سري عناصر نفوذي است که به شکلي در حوزه ها و جامعه به عنوان افراد با نفوذ از نظر معنوي، معرفي مي شوند. گاهي به عنوان اين که اينها اهل دل و اهل حال و اهل معنايند و با عالم غيب ارتباط دارندوگاهی با این عنوان که با حضرت ولی عصر(ع)ارتباط دارند. متأسفانه اين برنامه به وسيله ي بعضي از چهره هاي موجه حوزوي صورت مي گيرد. من بسيار متعجب مي شوم وقتي مي بينم بعضي از بزرگان حوزه به نقل مطالبي مي پردازند که اگر هم صحت داشته باشد، نقل آنها خطر زا است. مثلا اين که يک حوزوي ادعا کند که در خواب يا بيداري مطلبي برايش مکاشفه شده و در عالم مکاشفات به يک مطلب ديني رسيده است! بعد يک انسان عامي اين مطلب را از زبان آن عالم در جامعه ترويج کند و اين مبناي اعتقاد ديني مردم و شروط ديني آنها قرار بگيرد. من در اين زمينه جريانهايي را براي شما تعريف مي کنم اين مطالب بايد دررسانه ها مطرح شود تا نحوه و شيوه ي جديد مبارزه با فرهنگ ديني شيعه معلوم شود.

نمونه اول: ده سال پيش، وقتي انگليس بودم در يکي از دانشگاه هاي لندن، کنفرانسي برگذار شد ، که برگذار کنندگان اين کنفرانس شيعه بودند. من يکي -دو نفرآنان را مي شناختم، ولي معلوم شد که اينان عناصر اصلي نيستند، بلکه عناصر اصلي افراد ديگري هستند که در پشت پرده اند . عنوان کنفرانس«انقلاب حسيني» بود. من دعوت شدم. مقاله اي داشتم آن را ارائه کردم. اما در اين فکر بودم که چطور اين گونه نهادها، که اصلاشيعي نيستند چنين کنفرانسي برگزار کرده اند؟غرض شان چيست؟ ديدم مقاله محوري اين کنفرانس(که بهترين و بيش ترين وقت به آن داده شد؛نزديک يک ساعت زمان گرفت، آشکار بود که تمام کنفرانس براي ارائه همان مقاله شکل گرفته است) با عنوان:«انقلاب حسيني و رؤيا» يا«رؤيا در انقلاب حسيني» بود. نويسنده ، مقاله اش را در سه فصل ارائه کرد. من خلاصه ان را عرض مي کنم:  
فصل اول درباره ی رؤياهاي متعددي که در جريان انقلاب حسيني رخ داده است، به تفصيل، با استفاده از منابع تاريخي و حديثي شيعه به بازگو کردن چندين رؤيا پرداخت:

1.سيد الشهداء وقتي مي خواست مدينه راترک کند، به وداع قبر پيامبر(ص) رفت.آنجا خواب اش برد. در خواب رسول خدا به ايشان فرمود:

«ان الله قد شاء ان يراک قتيلا»(لهوف، ابن طاووس/55).

2. قافله سيد الشهداء در حرکت بود. حضرت لحظاتي به خواب رفت، از خواب برخاست در حالي که استرجاع مي کرد؛ يعني مي فرمود:

«انا لله و انا اليه راجعون».

علي اکبر جلو آمد وپرسيد: پدر چرا کلمه استرجاع را بر زبان جاري کرديد؟ حضرت فرمود: در خواب ديدم منادي ندا مي کند:

«القوم يسرون و المنايا تسري اليهم».

(النساب الاشراف،ج185/3 ؛تاریخ طبری،ج251/6)

سه چهار رؤياي ديگر از اين قبيل را آورده بود و نتيجه گرفت که: رويا انگيزه اصلي قيام حسيني بود. حسين بن علي را خواب به اين سمت کشاند و انقلاب عظيم را ايجاد کرد. اگر خواب نبود، حسين بن علي راه نمی افتاد .اين فصل اول که انگيزه و علت قيام حسيني خواب بود.

فصل دوم پيرامون اين بود که: اصولا خواب بهترين کاوش درون انسان است. بهترين وسيله ارتباط حقيقی با انسانها هم خواب است. چون خواب رابطه را با درون انسان ها برقرار مي کند. اگر خواستيد با شخصي ارتباط حقيقي برقرار کنيد و مستقيم با روان او در ارتباط باشيد، بايد اين ارتباط ها ا در خواب داشته باشيد. وقتي اين حرف ها را مي زنند، لعاب علمي به آن مي دهند و براي هر انسان ساده لوح، علمي جلوه مي دهند.

فصل سوم اين بود که: بنا بر فصل اول و دوم، لازم نيست شيعيان براي برقراري ارتباط با امام شان از طريق مرجعيت اقدام کنند. رابطه صحيحي که با امامان مي توانند برقرار کنند، از طريق خواب است. سپس به مفاتيح الجنان و چند کتاب ديگر ارجاع مي دهد ک روش خواب ديدن ائمه را تعليم مي دهد. فردي که مسأله شرعي و ديني دارد، از طريق خواب از امام بپرسد . لذا مردم نيازي به روحانيت و مرجعيت ندارند!  
من در کنفرانس اعتراضهايي کردم و فضايي ايجاد شد که فهميدند موقعيت براي ترويج اين گونه مطالب ،مناسب نيست.

اين شگرد را دنبال مي کردند و هنوز هم دنبال مي کنند. اين نمونه اي است که من در جريان اش بودم. پديده جديدي که امروز در عراق و ايران رواج يافته؛ يعني ادعاهاي ارتباط با امام زمان به همين منظور شکل گرفته است.

در درجه ی اول، اين طرح براي کنار زدن روحانيت از بدنه جامعه و حذف مرجعيت است.

دردرجه ي دوم مي کوشند تا مراجع متضاد با اهداف سياسي انقلاب اسلامي و همسو با سياستهاي خودشان ايجاد کنند. اين کار خيلي با جديت انجام مي شود و براي اين منظور،برنامه هاي تبليغاتي و ماهواره اي راه انداخته و امکانات را در اين راستا بسيج کرده اند.

کار سومي را که انجام مي دهند و آن نفوذ در مراجع سالم، لکن ساده لوح است. از چه راهي؟ از راه هاي مختلف؛ مثلا از راه ايجاد مريدهاي منحرف به گونه ي نرم و نامحسوس.

از روي اطلاع عرض مي کنم: امروزه شبکه اي را راه انداخته اند که به عنوان دادن وجوهات با دستگاه هاي مراجع تماس مي گيرند. اين افراد رقم هاي سنگين را به عنوان وجوهات به طور مستمر مي پردازند، تا جلب اعتماد کنند. کساني که اين وجوهات را مي دهند، يا خودشان و يا بایک واسطه و دو واسطه ، کارمند سازمان سیا هستند. فرض کنید می خواهند فلان مرجع را نسبت به رژیم ايران تغيير موضع دهند و حساسيت هاي منفي در او ايجاد کنند. چند نفر بازاري ظاهرالصلاح ،که هيچ کس از ارتباط آنان با دستگاه هاي بيرون اطلاع ندارد، پولي گذاشته مي شود، تا به عنوان وجوهات به جاهاي خاصي داده شود. وقتي آن مرجع به آنها اعتماد کرد، آه و ناله راه مي اندازند که اسلام از بين رفت، ايران و دستگاه هاي ايراني تشيع را تضعيف مي کنند، تشيع از دست رفت، سني ها همه جا را گرفتندو...با این حرفها،آنها که اندیشه ی ساده ای دارندو نمی توانند پشت اين رفتارها را بخوانند ،منفعل مي شوند. به اين ترتيب آنها را ،به تدريج ،به موضع گيري دعوت مي کنند تا از نظام و انقلاب جدا شوند.

اين برنامه ها از 20-25 سال پيش اجرا مي شده است ولي چون مراجع قبلي غالبا از هوشمنديهاي بالايي برخوردار بودند، نسبت به مراجع قديم کم اثر بود؛ولي معلوم نيست که هميشه کم اثر باشد. يعني اگر دستگاه هاي مراجع، از آن هوش و تجربه سياسي مراجع قبل برخوردار نباشند، معلوم نيست که فريب اين کار را نخورند.

**نمونه دوم**: يکي از برنامه هاي جديد آنان براي کشاندن بزرگان به طرف سياستهاي خودشان اين است که: در افراد خوش عقيده، که مردم نسبت به آنان اعتماد کامل دارند و چهره هايي هستند که از نظر معنوي جايگاه خوبي ميان مردم دارند، نفوذ کنند. نفوذشان چگونه است؟ براي نمونه آن چه را براي خودم پيش آمد، بيان مي کنم:

در لندن که بودم، شبهاي جمعه در مرکز اسلامي، هميشه دعاي کميل داشتيم. حاضرين هم بيشتر جوان بودند. لطف خدا اين بود که تحولي در قشر جوان جامعه اروپا ايجاد شود و به طور عجيب به اسلام و معنويت رو آورند. بعد از دعاي کميل مي نشستم و مردم سؤال مي کردند. در يکي از شبها، جواني ،تقريبا 35 ساله، خارج ازحلقه نشسته بود و منتظر بود که با من گفتگويي داشته باشد.

گفتم: سؤالتان را بفرماييد.

گفت: منتظرم جمعيت برود، چون با شما گفت وگوي خصوصي دارم. مردم رفتند شروع به سخن کرد. گفت شما در روزهاي گذشته توسلي به حضرت ولي عصر داشته ايد. چند روز پيش از آن، توسلي به حضرت ولي عصر در منزل داشتم و اين آقا اشاره به آن توسل داشت.

گفت: مشکلي هم با حضرت مطرح کرده ايد.

گفتم: با هر توسلي حتماَ درخواستهايي هم مطرح مي شود.

گفت: در اين رابطه خوابي هم ديده ايد.

گفتم: بله.

خواب را براي يکي از دوستانم نقل کرده بودم. مطمئن شدم که در خانه ما شنود گذاشته اند و بعداَ هم معلوم شد که همين طور است.

گفت: من در خدمت حضرت ولي عصر هستم و از ياران ايشان مي باشم و کارهاي حضرت را انجام مي دهم. ايشان خيلي از کار شما راضي است. خودشان به مرکز اسلامي تشريف آوردند و از کار بسيار رضايت دارند.   
تجربه من نشان مي دهد کساني که مدح مي کنند، آن هم مدح غير متعارف، غالباَ غرضي از اين مدح دارند. يکي از اين غرضها، نفوذ در دل افراد است. با مدح، افراد ضعيف رام مي شوند. به خيال اين که مدح کننده رام آنهاست. گفت:حضرت مرا مأمور کرده که با شما تماس داشته باشم و مشکل شما را حل کنم.  
گفتم :حالا که ايشان از توسل و خواب من باخبر هست پس بايد از گرفتاري و خواسته ی من خبرداشته باشد.اگر حضرت عنايت دارند خودشان مطلع هستند که گرفتاري من چيست، نيازي به گفتن نيست.  
گويا پيش بيني مي کرد که من چنين سؤالي بکنم. سريع وبدون تأمل گفت :حضرت که علم غيب ندارند. در قرآن سخن رسول اکرم اين است که «ولااعلم الغيب »(سوره انعام ،آيه50 ؛هود31). وقتي رسول اکرم علم غيب ندارد ولي عصر هم به طريق اولي علم غيب ندارند.حضرت برای دسترسی به نیازهااز طریق معمول مطلع می شوند.

من هم چون بناي مناقشه کلامي را با ايشان نداشتم، بهتر ديدم که از رفتار و شيوه خودش استفاده بکنم.   
گفتم :نياز من دعاست .چون دعای ایشان مستجاب است و مشکل ماحل خواهد شد.

ديد که تيرش به سنگ خورد و نتوانست به هدف برسد ،گفت:من احساس مي کنم شما در ذهن تان مطلبي است که مي خواهيد بيان کنيد، من آماده شنيدن هستم.

گفتم: نه، هيچ مطلبي براي گفتن به شما ندارم.

قرآني با خود داشت به من دادو گفت: قرآن را باز کنيد، ببينيد قرآن چه مي گويد. مطلبي را که به من مي خواهيد بگوييد از طريق قرآن بگوييد.

گفتم اگر بخواهم مطلبي را بگويم خودم ميدانم چه بگويم ،نيازي نيست قرآن را باز کنم. گفت: پس استخاره اي بگيريد.

قرآن را باز کردم، اين آيه آمد:

«واعتدنا لمن کذب بالساعه سعيراَ»( سوره فرقان آيه41)

گفتم خيلي بد است

گفت: معلوم مي شود وقت استخاره وقت مناسبی نبوده ،من مي روم و وقت ديگري خدمت شما می رسم.  
رفت و ديگر نيامد.

**مي خواهم بگويم**: اين يکي از نمونه هاست. حوادث ديگري از اين قبيل، ولي به شيوه هاي ديگر، برايم اتفاق افتاد که باور قطعي دارم دستگاه جاسوسي انگليس، روي مسأله ارتباط با ولي عصر(ع) تلاش به خصوصي دارد، تا بتواند در اشخاص نفوذ کند .مثلا اين آقا ،به تدريج، پيش من به عنوان نماینده ی تام الاختيارحضرت ولي عصر معرفي مي شود. شايد مي خواستند از طريق من، مطالبي را به مراجع برسانند،يا مرا ابزار دست خودشان قرار بدهند. اين حادثه را چون از نزديک ديده بودم، لازم دانستم گفته شود، تا هر کسي از جايي پيدا مي شود و ادعاي ارتباط با امام زمان مي کند و حتي بعضي از بزرگان، گاهي تحت تأثير قرار مي گيرند، متوجه باشند که ما امروز شديداَ هدف هستيم و دستگاه هاي جاسوسي در فکر نفوذ در انديشه و ساختار ديني و شخصيتهاي ما هستند. لذا هم شخصيتها و هم تشکيلات و دفاترشان بايد با هوشياري عمل کنند. افراد را بشناسند و به صرف ادعا به آنها اعتماد نکنند. (5)

**نمونه سوم**: همين دو سه هفته پيش، يکي از افرادي که داراي موقعيت نسبتاَ خوبي در نهادهاي مملکت است ،پيش من آمد .در يکي از نهادها مسوؤليتي به او پيشنهاد شده بود و او پذيرفته بود . من چون او را و شرايط حاکم بر آن نهاد را مي شناختم، مي دانستم که با آن سازگاري ندارد و نمي تواند به کارش ادامه دهد؛ لذا تعجب کردم که چطور اين پيشنهاد را پذيرفته است.

به او گفتم: چه شد که پذيرفتي؟

گفت:  
نمي خواستم بپذيرم، ولي همان روزهايي که در فکر بودم بپذيرم يا نپذيرم، دو نفر از دوستان من مشهد بودند. پيش آقايي رفته بودند و از آنجا با من تماس گرفتند و گفتند: ما پيش آقاي فلان هستيم. ذکر خير شما شد.

ايشان گفتند: با شما تماس بگيرم و بگويم مسووليتي که پيشنهاد شده بپذيرد. آينده ي موفقيت آميزي خواهيد داشت.

گفتم: کدام مسؤوليت؟ تعجب کردم که آقا از کجا فهميده است که من چه مسؤوليتي مي خواهم بگيرم.  
ايشان این را به عنوان علم غيب آن آقا مي دانست و به همين خاطر کار را پذيرفته بود. اتفاقاَ مدتي نگذشت که ايشان را ديدم و از کارش پرسيدم.

گفت: کار را رها کردم.

آقاي مورد نظر، کسي است که ادعاي ارتباطات غيبي دارد و خيلي از افراد صالح فريب او را خورده اند ومن يقين دارم دروغ گو و شياد است.درمشهد به عنوان اهل دل واهل غیب مشهور است.ظاهراَحوزوی نیست،ولی بعضی ازحوزویان به او معتقدند.

این رفتارها با شیوه ی امامان (ع)ومراجع دین سازگارنیست.ممکن است افرادی اهل دل باشندوهستند-بزرگانی داریم که چنین اند-منتهی اهل ادعا و این که مرید دور خودشان جمع کنند،نیستند.

يکي از اين افرادي که به عنوان اهل حال و اهل معرفت، معروف شده است و کتاب درباره اش نوشته اند، درآن کتاب اين داستان آمده است:

«يکي از بازاريها که مريد ايشان بود، از ايشان براي ناهار دعوت کرد. اين آقا سر ناهار دست از غذا کشيد.چرا نمي خوريد؟ گفت: من توي اين بشقابها خون مي بينم. مال حرام در اموال صاحب خانه است».  
آيا درست است که صاحب خانه ی بيچاره که اين همه زحمت کشيده، در پيش جمع آبرويش ريخته بشود؟ اين شيوه اهل بيت وائمه اطهار بوده است که آبروي مؤمن را اين گونه بريزي؟ تو اگر نمي خواستي بيايي و اگر علم غيب داري و اهل حال هستي و باطن را مي بيني، چرا قبل از اينکه سرسفره این آقا بيايي، باطن را نديدي؟ از اول مي گفتي نمي آيم .آبروي مسلمان را ريختن کجا با معيارهاي ديني سازگار است؟   
چرا بايد براي اين گونه افراد، کنفرانس بگيريم و کتاب براي شان چاپ کنيم و اينها را به عنوان الگوهاي معنويت معرفي کنيم.وقتي که افرادي مثل امام خميني داريم، مثل علامه طباطبايي داريم، مثل آيت الله بهجت و ديگران داريم، که هرکدام استوانه معرفت و عرفان هستند، چرا مردم را به راه کج بکشانيم و زمينه را فراهم کنيم که افراد شیاد بتوانندکلاه از سر مردم بردارندو محورهای معنوی مردم را فلان قصاب وفلان بقال و فلان بزازو...معرفی کنندو مردم را از روحانیت اصیل جدا کنند. اخيراَ هم کتاب هايي منتشر مي شود در معرفي چهره هاي معنوي غير روحاني. چاپ اين کتاب ها در همين راستاست. اگرچه افرادي که اين کار را می کنند، حس نيت داشته باشند. ولي اين نقشه و دام است.باید متوجه بود. مي خواهند محورهاي معنوي و عرفاني را در جامعه ديني از حوزه بگيرند. حوزه را خالي از معرفت و عرفان به مردم معرفي کنند.و مردمي که تشنه معنويت و عرفان و ارتباط با امام زمان هستند، براي به دست آوردن اينها جاهاي ديگر بروند.

**حوزه: در برنامه ي تحول براي در امن ماندن از اين گونه آسيب ها چه تدبيرهايي بايد انديشيد؟**

**استاد:** براي آن که بتوانيم حوزه ها را از اين گونه آسيب ها در امان نگه بداريم، بايد به ساماندهي کل دستگاه روحانيت بپردازيم، تا از يک سو کارها ضابطه مند شود و از سوي ديگر، حصارهاي حفاظتي براي اين تشکيلات تدبير کنيم. حصارهاي مرجعيت و همين طور حصارهاي امور معنوي را محکم کنيم.

**حوزه: تحول درحوزه و فکر تحول، ريشه در گذشته دارد. بسياري از عالمان بيدار، اين انديشه را داشته و کارهاي مبارکي را نيز انجام داده اند. در نجف مرحوم مظفر، شهيد صدر، در حوزه مشهد مرحوم آيت الله ميلاني و در حوزه قم علماي بزرگ و مراجع، با بنيان گذاري مدرسه هايي در دل حوزه، به اين مهم دامن زده اند. به نظر حضرت عالي چگونه مي توان آن حرکتها ،بويژه کار بنيادين مرحوم مظفر و شهيد صدر را در مرکز اين تحول، با دايره گسترده تر، الگوي امروز قرار داد؟**

**استاد:** داستاني را نقل بکنم که به عنوان حادثه تاريخي ثبت شود. از اين داستان مي خواهم نتيجه بگيرم.داستان جرياني است که خودم در آن بودم. سال51-52اول جواني من در حوزه نجف بود. دو- سه نفري مي شديم که تحول در حوزه دغدغه اول ما بود. در ابتدا هدف مان اين بود که با بعضي از شخصيتهاي متفکر حوزه وارد صحبت شويم و آنان را وادار کنيم که فکري براي تحول در حوزه بکنند. اولين کسي که ما به ديدنش رفتيم مرحوم آقا سيدمحمدتقي حکيم بود. مرحوم حکيم ، دست راست مرحوم مظفر بود. يعني در ميان حوزويان، بيشترين تجربه را در آن زمان آقاي سيد محمد تقي حکيم داشت.چون از ابتدا ی تشکیلات آقای مظفر با ایشان بود. البته درآن زمان مرحوم مظفر از دنيا رفته بود و تشکيلات آقاي مظفر را مرحوم سيد محمد تقي حکيم اداره مي کرد. ايشان از چهره هاي علمي روشن ودور اندیش حوزه نجف بود و نقش مهمي در تحول نجف داشت.

خدمت ايشان رفتيم. دغدغه ها را با ايشان در ميان گذاشتيم. ضرورت تحول در حوزه و مشکلات را گفتيم.   
مغز فرمايش شان اين بود که تحول در حوزه ممکن نيست، مگر اين که مراجع پشتيباني کنندو پرچمدار این تحول باشند. تحول بايد از مرجعيت واز بالا صورت بگيرد، از پايين عملي نيست وشاهدش هم این بود که مجموعه آقاي مظفر با همه تواني که به کار بستند توفيقي در ايجاد تحول پيدا نکردند.فقط توفيق شان در تربيت تعدادي نيروي روشن وآگاه در عرصه های نوآوري بود.

ايشان فرمود: «راه تحول در حوزه اين است که مراجع جلو دار باشند. (در آن زمان مرجعيت عامه با مرحوم آقاي خوئي بود و تازه مرحوم سيد محسن حکيم از دنيا رفته بودو آقاي خوئي به مرجعيت عامه رسيده بود) اين کار در حوزه نجف ،کار آقاي خوئي است. کاری هم اگر بخواهد انجام شود باید از کار کوچک شروع شود.»  
بعد اين داستان رانقل کرد. فرمود:

«آقاي خوئي، دو- سه ماه پيش، آقاي شيخ کاظم شمشاد را پيش من فرستاد.(ايشان از علماي فاضل در حوزه واز ياران مرحوم مظفر و از اساتيد مدرسه ايشان بود که معمولا حوزويان نجفي ايشان را مي شناسند.مورد اعتماد مرحوم آقاي خوئي نيز بود. ) آقاي شمشاد به من گفت: آقاي خوئي مي خواهد با شما ديداري داشته باشد.

من به آقاي شمشاد عرض کردم: وظيفه من است خدمت ايشان شرفياب شوم. گفت: نه. ايشان اصرار دارد که خودشان خدمت شما برسد. گفتم: قدم شان به چشم و قرار شد که تشريف بياورد.آقاي خوئي تشريف آورد و شروع به بيان مطلب کرد و گفت :علت اين که من پيش شما آمدم اين است که بگويم بايد حوزه را متحول کنيم .من تصميم به تحول حوزه گرفته ام. طرح من اين است که صد نفر از بزرگان علما را، که شاگردان من هستند و همه در حوزه حضور دارند، گزينش کنم و هر ده نفر را به يک رشته اختصاص دهم:فقه، اصول، فلسفه، تفسير، حديث، تاريخ و... و زير دست هريک از اين اساتيد ، ده شاگرد قرار بدهم که هزار طلبه پوشش داده شوند. اين ساختمان هم که کنار حرم حضرت امير المؤمنين شروع شده است، براي انجام همين کار است. نظر شما در اين باره چيست؟ من گفتم: کار بسيار درستي است. اين کار از فردي مثل شما برمي آيد؛ لکن من توصيه مي کنم :به جاي اين که صبر کنيد اين ساختمان عظيم پا بگيرد، يک ساختمان پنج شش اتاقه را در نظر بگيريد که50 طلبه را شامل شود. به جاي اين که100نفر از شاگردان را در نظر بگيريد ،چهار- پنج نفر را جذب کنيد. اين طرح را به طور مختصرو کوچک شروع کنيد اولاَ طرح کوچک، بهتر مديريت و کنترل مي شود در ثاني اگر اين طرح شکست خورد، نمي گويند مرجع اعلاي حوزه علميه مي خواست حوزه را متحول بکند، نتوانست. و نيز اين پيامد را نخواهند داشت که ديگران نا اميد بشوند، از اين که بتوانند کاري بکنند. اما اگراين طرح را به صورت محدود در مدرسه اي زير نظر يکي از اساتيد راه بيندازید، چنان چه طرح تان موفق شد، کم کم آن را گسترش مي دهيد. ساختمان هم که تکميل شد به آنجا منتقل مي کنيد. آقاي خوئي سکوت کرد و رفت و ديگر از ايشان خبري نشد.نتیجه این شدکه آقای خوئی این برنامه راکنار گذاشت وآن طرح اجرا نشد. همين که مدرسه ساخته شد، بعثي ها روي آن دست گذاشتند و آن را به مرکز سازماني خودشان تبديل و بعدها آن جا را منفجر و نابود کردند.»

به نظر بنده اين سخن آقاي حکيم ،که طرح تحول را بايد از کار کوچک شروع کرد، حرف درستي است. بر همين اساس بنده طرحي خدمت مقام معظم رهبري فرستادم که براي اجرای تحول در حوزه بيابيم يک حوزه ي نمونه کوچک را درون حوزه ایجاد کنيم .فضایی را فراهم کنیم که در آن فضا بتوانیم ایده های مطلوب را اجرا کنیم. ما نمي توانيم همه طلاب را از لحاظ اخلاقي،علمي،رفاهي و... در شرايط مطلوب قرار دهيم، ولي براي يک عده افرادي که از لحاظ هوش واستعداد داراي امتيازاتي هستند مي توانيم چنين شرايطي را فراهم کنيم. برنامه ايده آل را در سطح کوچک اجرا کنيم، سپس هر سال آن را کمي توسعه بدهيم.

من معتقدم اين کار در تحول حوزه، اثرگذار است؛ زيرا در داخل بدنه حوزه يک حوزه نمونه راه اندازي مي شود که بتواند به کل حوزه الگو بدهد. اگر يک مدرسه نمونه شکل بگيرد، مدارس ديگر نيز الگو مي گيرند .زيرا رقابت را در اجراي برنامه هاي خوب و کيفي بالا مي برد. آن وقت مي توان به تدريج برنامه را توسعه داد تا ساير مدارس به همان شرايط ارتقاء يابند. اگر ما بخواهيم در حوزه تحول کيفي به وجود بياوريم، از اين جا مي توان شروع کرد.

**حوزه: به نظر حضرت عالي حرکت و تلاش مرحوم مظفر در بنيان گذاري «کلية الفقه» و برنامه هاي درسي آن، اثر ويژه خود را در حوزه نجف گذارد و توانست تحولي بيافريند؟**

**استاد:** مرحوم محمد رضا مظفر در نجف، يک حوزه آکادميک را به نام «کلية الفقه» تأسيس کرده که اولين گام بسيار مهم بود. البته جا دارد که بگوييم اين کار در حوزه جا نيفتاد ؛ زيرا حوزه را با همان ساختار حوزوي بايد متحول کرد .اگر بنا بود حوزه ساختار آکادميک را بپذيرد حوزه نمي شد.

من در لندن دو مجموعه راه اندازي کردم: ابتدا آکادمي علوم اسلام راه انداختيم . جوانهايي که آنجا براي علوم اسلامي مي آيند دوست دارند در شرايط حوزوی قرار بگیرند،نه شرایط آکادميک . لذا ما ناچار شديم حوزه ي امام حسين(ع) را راه اندازي کنيم. حوزه موفق بود. نيروهاي مخلص و جوانهاي با انگيزه اي داشت. من معتقدم که حوزه را نبايد از ماهيت حوزوي خارج کرد. حوزه نبايد ساختار آکادميک داشته باشد. حوزه دانشگاه نيست. حوزه را بايد با ساختار خودش سازمان داد و هويت ما بايد حوزوي باشد. همين هويت حوزوي را ساماندهي و منظم کنيم.

مرحوم مظفر کليه دروس حوزه را برداشت و دانشکده و دانشگاهي کرد. آقاي تسخيري و آقاي فضلي از دانشجويان همين دانشکده فقه هستند .اين مرکز در تربيت نيروهاي حوزوي موفق واثرگذار بود؛ ولي حوزه متحول نشد. فقط توانست در حد خودش پرورش دهد.

**حوزه: مرحوم شهيد سيد محمد باقر صدر در اين زمينه چه طرح ،برنامه و اقدامي داشت.**

**استاد:** عمده اقدام ايشان اين بود که وقتي شروع به تحول حوزه کرد، تحت نظر مرحوم سيد محسن حکيم کار راانجام مي داد. مرحوم حکيم مرجع با نفوذي بود. مدرسه اي را مرحوم حکيم تأسيس کرده بود؛ ولي برنامه ها زير نظر شهيد صدر بود. من از اولين طلبه هاي اين مدرسه هستم. مدرسه موفقي بود و توانست جزو اولين مدرسه هاي حوزوي منظم معرفي شود.

**حوزه: برنامه هاي درسي و آموزشي اين مدرسه و نظم آن چگونه بود؟**

**استاد:** در اين مدرسه، طلبه را در يک دوره ی چهار ساله به سطوح عالي مي رساندند. يعني از مقدمات تا کفايه را در 4سال برنامه ريزي کرده بودند. متون درسي همان متون حوزوي بود. البته برنامه ي درسهاي حوزه هاي عربي با درسهاي حوزه هاي فارسي، مقداري تفاوت دارد. در آن مدرسه درسهاي حوزوي عربي و در مدارس آزاد درسهاي فارسي را مي خوانديم. شايد اولين جايي که اصول فقه مظفر تدريس شد، در مدرسه ي آقاي حکيم بود. معمولا عربها، کتاب شرايع و مکاسب را به جاي کتاب لمعه مي خواندند. مرحوم شهيد صدر شايد کتاب حلقات الاصول را براي متن درسي آنجا نوشته بود، که به اين مدرسه نرسيد و جزء کتابهاي درسي اين مدرسه قرار نگرفت، چون بعداز فوت آقاي حکيم مدرسه تعطيل شد.

اما از لحاظ نظم: تعطيلي ها خيلي کم بود. مثلا ماه رمضان تعطيل نبود. هواي گرم تابستان فقط يک ماه، تا يک ماه و نيم تعطيل بود. لذا زياد درس خوانده مي شد و چيزي از کتابها باقي نمي ماند. طلبه ها در آن مدرسه، بيش تر از طلبه هايی که در مدرسه های آزاد بودند، درس مي خواندند. در اين مدرسه، حضور و غياب انجام مي گرفت. مدير مدرسه آقاي باقري بود که از شاگردان شهيد صدر بود و مديريت پشت پرده به عهده ي شهيد سيد محمد باقر حکيم بود.

**حوزه: از اين که حوصله کرديد و به پرسش هاي ما پاسخ داديد متشکر هستيم.**

**استاد:** موفق باشيد.

**-------------------------------------------------------------------------------------------------------------**

**پی نوشت ها :**

1.استاد محسن محمدي اراکي به سال1334ش در نجف اشرف، چشم به جهان گشود.  
پدر ايشان، آيت الله حاج شيخ حبيب الله اراکي از استادان بنام حوزه نجف بود.   
پس از فراگيري قرآن از محضر پدر براي فراگيري تحصيلات ابتدايي، به مدرسه ي منتدي النشر،که زير نظر آيت الله محمد رضا مظفر اداره مي شد رفت. از کلاس سوم، تا کلاس اول متوسطه را در اين مدرسه گذراند.  
سال1347ش تحصيلات حوزوي را شروع کرد. درسهاي مقدمات و سطوح را نزد پدر و حضرات آيات: سيد عزالدين بحرالعلوم، سيد کاظم حائري، شيخ محمد تقي جواهري، شيخ عبدالمجيد روشني،سیدمحمود هاشمی، سيد حسن مرتضوي، فرا گرفت.

تفسير و علوم قران را در محضر استادان بزرگي چون: حاج آقا مصطفي خميني، آقاي معرفت، شهيد سيدمحمد باقر حکيم خواند. به سال1353به مراحل عالي علوم حوزوي راه يافت و از محضر آيات عظام:  
سيد ابوالقاسم خوئي و سيد محمد باقر صدر بهره گرفت.   
شرح منظومه و اسفار جلد يک و دو را در نزد آيت الله شيخ عباس قوچاني خواند.  
سال1354به قم رخت کشيد و دراين حوزه، در درسهاي خارج حضرات آيات: وحيد خراساني، ميرزا کاظم تبريزي، سيد کاظم حائري شرکت جست.

دروس حکمت الهي و فلسفه غرب را از محضر استادان بزرگ اين فن: شهيد مطهري و شهيد بهشتي فرا گرفت.  
پس از پيروزي انقلاب اسلامي ، از سوي دفتر امام خميني به اهواز و سپس به خرمشهر و آبادان اعزام شد.  
در سال1358در خرمشهر نخستين حوزه علميه را به نام« مرکز الدراسات الاسلاميه» بنيان گذارد.  
در سال 1359به عنوان حاکم شرع آبادان و خرمشهر منصوب شد. در سال1360به رياست دادگاه انقلاب اسلامي خوزستان منصوب شد .درسال 1365به امامت جمعه دزفول منصوب شد.  
در سال1366 با همکاري جمعي از انديشمندان حوزوي« مجمع انديشه اسلامي »را در قم بنيان گذارد که انتشار دوره کامل آثار شيخ انصاري و احياي پاره اي از کتاب هاي نفيس علماي شيعه و انتشار مجله علمي «الفکرالاسلامي »از خدمات علمي آن است.

در سال1369 از سوي مردم خوزستان براي نمايندگي در مجلس خبرگان رهبري انتخاب شد.  
در سال 1373از سوي مقام معظم رهبري ،جهت بنيان گذاري مرکز بزرگ انگليس و راه اندازي نمايندگي مقام معظم رهبري در انگليس به اين کشور اعزام گرديدو در مدت ده سال اقامت در آن کشور، افزون بر جهش بزرگ در تلاشهاي اسلامي انگليس و اروپا، ده ها مؤسسه فرهنگي و ديني بنيان گذارد که بي گمان در گسترش انديشه هاي ناب اسلامي- شيعي و در عمق بخشيدن به انديشه هاي اسلامي ، در ميان مسلمانان اثرويژه داشته و خواهد داشت.

2. مجله حوزه، بارها نسبت به اين خطربنيان سوز هشدار داده است. با تحليلهاي دقيق و ارائه ي نمونه هاي راهگشا و درس آموز تاريخي و از زبان آگاهان، روشنفکران متعهد و عالمان آشناي با شگردها، ترفندها و دستانهاي قدرتهاي استکباري و سازمانهاي جاسوسي تلاش گسترده و سازمان يافته آنها را براي رخنه به حوزه ها، نهادهاي مهم حوزوي، بيوت ،مراجع و حتي مرجع سازي و علم کردن افراد هماهنگ با سياستهاي خود، با عنوان مرجع و عالم ديني، نمايانده است. از جمله دراوان انتشار، شماره11 سال 1364، در مصاحبه باآيت الله رفسنجاني، اين خطر را از زبان ايشان، بدين سان بازتاب داده است:

«يک بحث که براي حوزه خيلي ضروري است همين است و بايد توجه داشته باشيم. سي الي چهل سال پيش، به خاطر منزوي بودن ما، جاسوسهاي دنيا، مراکز جاسوسي و قدرتهاي استعماري دنيا خيلي لازم نمي ديدند که توي حوزه ها نفوذکنند.لکن در حاصل حاضر ،تحقیقاَ اینها به فکر نفوذ در حوزه ها هستند. اين خيلي خامي است که ما فکر کنيم اينهايي که در همه مجامع کوچک الان جاسوس تربيت مي کنند، در حوزه هاي علميه آن هم درايران و هم در حوزه تشيع که احتمالا در آينده منشأ آثار فراواني درکل دنيا خواهد بود، به فکر تربيت عامل و جاسوس نباشند. ممکن است از همين حالا بچه هايي را وادار کنند توي حوزه بيايند يا مدرسيني را از گوشه و کنار دنيا، يااز حوزه کشورها بخرند و توي حوزه بفرستند و کانونهايي براي خودشان درست کنند. و درمراجع،مدرسین،طلاب وکلاسها نفوذ کنندو ضمن این که احاطه داشته باشندبرمسائل حوزه ،برای حرکات مخصوصی که در شرایط خاص لازم دارند آماده باشند.وقتي به زمان مشروطه و آن دورانهايي که روحانيت نفوذ قوي پيداکردند برمي گرديم، مي بنيم که جاسوسهاي نيرومند ی هم از شرق و غرب توي حوزه پيدا شدند. همين ادياني که در آن موقع اختراع شد ، نظير بهائيها، مشايخ، شيخيها و بعضي از رشته هاي تصوف و چيزهايي ازاين قبيل . تازه آن زمان روحانيت آنقدر مؤثر نبود، و امکانات جاسوس پروري هم آن قدر قوي نبود. در حال کنوني ما روي محاسبه بايد معتقد باشيم که اينها به فکر نفوذي توي جامعه و جامعه روحانيت هستند. وممکن است طرق مختلفي هم براي نفوذ ايشان داشته باشند. مسؤولان حوزه بايد بيدار باشند. الان ما گزينش لازم داريم و اين طور درست نيست که هرکس خواست آنجا بيايد. ضمن اين که آزادي در لباس هست، بايد بپذيريم که بايد اين آزادي تحت شرايطي باشد.هرکس خواست لباس روحانی بپوشد نبایدآزاد باشد، شرايطي بايد براي لباس روحانيت قرار داد.  
حجره هاي مدرسه ها، مراکز ديني حتي امام زاده ها و مساجد و خدمه اينها و کساني که آن مراکز را اداره مي کنند، مديران آن جامعه بايد زير نظر گرفته شوند. بايد با شرايط خاص و انضباط جدي مواظب شان باشيم که مبادا از اين ناحيه ضربه اي به اسلام و انقلاب اسلامي بخورد.اگر اين بي نظمي کنوني ادامه داشته باشد، قابل پيش بيني است که ما در سالهاي آينده شاهد ظهور آدمهاي خطرناکي در جامعه روحانيت باشيم. و مي بينيد آدمهاي خيلي بي ارزش را مي آيند پرو بال مي دهند، راديو ها را در اختيارش مي گذارند، بزرگ شان مي کنند پول هم در اختيارشان مي گذارند و بچه ها را فريب مي دهند، خوب آنها امکانات بسيار زيادي را براي بزرگ کردن اين گونه آدمها دارند. خداي نکرده اگر روزي اين گونه مسائل به سطح مرجعيت و امثال آن برسد و بتوانند با امکانات فراوان، طلاب زيادي دور بعضي از افراد نامناسب جمع کنند و حوزه تشکيل بدهند و آن کانون گسترش پيدا کند، و بتواند در سراسر کشور جاي پايي باز کند، ممکن است ما از درون آسيب ببينيم يا منفجر بشود.از اين رو، روي مسأله حفاظت سياسي حوزه ها بايد خيلي توجه بشود، حفاظت اخلاقي هم ازاين کمتر نيست. اگر در روحانيت عيبي پيدا شد، عيب اخلاقي اجتماعي، به انقلاب و جامعه اسلامي به شدت ضربه مي زند. يک آخوند پيدا کنند و بدنامي برايش درست کنند واين بدنامي را علم کنند پايه هاي اعتقاد مردم را به روحانيت سست مي کنند، مخصوصاَ اگر اين آدم ،آدم به ظاهر خوبي هم باشدالان مثل گذشته هم نست که روی این مسأله بی توجه باشیم.البته در گذشته هم نمی بایست بی توجه می بودیم،ولی الان حساسیت بیش تری دارد.در جامعه ما بايد شرايط اخلاقي فراهم شود. به افرادي که حسابي حفظ ظاهر ندارند، يا باطن ناسالمي دارند، نبايد اجازه داده شود از لباس روحانيت استفاده کنند. اين مخالف آزادي هم نيست. هر نظام و تشکيلاتي مي تواند براي خودش شرايطي داشته باشد.اگر ارتش برای خودش شرایطی داشته باشد،هيچ کس نمي تواند بگويد اين خلاف آزادي است، اگر هر صنفي شرايطي براي خود بگذارد ،يا دولت شرايطي بگذارد ،نمي توانيم بگوييم خلاف آزادي است.»  
3.ازجمله اين دلايل مي توان به کنفرانس هايي اشاره کرد که استکبار جهاني در جاي جاي کشورها و سرزمين هاي زير سيطره ي خود برگذار کرده است و در آنها از صاحب نظران، سياستمدران، برنامه ريزان، استراتژيهاي وابسته به خود خواسته است که آخرين مطالعات و بررسي هاي خود را درباره شيعه، مرجعيت شيعه، و آيينها و سنتهاي انگيزاننده، حماسه آفرين و چگونگي برخورد با آنها را ارائه دهند. از جمله در چهار کنفرانس جهاني در: تل آويو، تورنتو، واشنگتن و اورشليم، از سوي فرهنگ شناسان و استراتژيهاي وابسته به اردوگاه ا امپرياليسم، جستارها، مطالب، پيشنهادها، طرح ها و راهکارهايی ارائه مي گردد که بسيار مهم و درخور دقت است و برنامه ريزي دقيقي را از سوي رهبران و استراتژيهاي جهان تشيع مي طلبد.  
در کنفرانس تل آويو که در دسامبر 1984برگذار گرديد ،جريان تشيع ،از بدو پيدايش آن و در شرايط و موقعيت هاي گوناگون مورد بررسي و ارزيابي قرار گرفت. مجموعه مقاله هاي ارائه شده به اين کنفرانس در کتابي به نام:«تشيع، مقاومت و انقلاب» گرد آمد و به سال 1368از سوي«اداره کل مطبوعات و رسانه هاي خارجي» در حوزه معاونت امور بين الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي به فارسي برگردانيده شد.  
مارتين کرامر، گردآورنده ي مقاله هاي اين کنفرانس در ديباچه کتاب مي نويسد:  
«در دوران معاصر، تشيع، برخي از قوي ترين مفاهيم طغيان انقلابي را پديد آورده است. شيعيان، اقليتي از مسلمانان هستند که از نظر سنيها، يعني اکثريت غالب مسلمانان، همواره به خاطر عقايدشان انگشت نما بوده اند. با اين حال ،جنبش هاي شيعي ،امروزه استراتژيهاي سياسي فوق العاده اصيلي ابداع کرده اند که غالبا موجب شگفتي و حيرت دنياي اسلام و غرب شده است. اين شيوه ها در ايران، از عظيم ترين موفقيت برخوردار بوده اند و الهام بخش ساير شيعيان در دنياي عرب وجنوب آسيا نيز شده اند. کمربندي از تشيع، حيات اقتصادي، استراتژيک و تاريخي اسلام را در بر مي گيرد و بخش هايي از لبنان سوريه، عراق، عربستان سعودي، کويت،بحرين،ايران، افغانستان، پاکستان، و هندوستان را مي پوشاند. اين کمربند که در کشورهاي مختلف، به اکثريت و اقليت شيعه تقسيم مي شود، خود دنيايي است که تأثيرات گوناگون در آن به سرعت انتقال مي يابد.

اين کتاب هدفي مضاعف دارد: نخست آنکه موقعيت کنوني جريان اصلي تشيع اثني عشري را در مناطق مختلف جهان مشخص کند و ديگر آن که به ارزيابي تأثير انقلاب ايران بر سراسر جهان بپردازد.» فرانسيس فوکوياما، مؤلف کتاب و نظريه ي «پايان تاريخ» در سه کنفرانس جهاني: تورنتو، واشنگتن و اورشليم، ديدگاه هاي مهمي را ارائه ميدهد:

«خرده تمدن ها و فرهنگهاي جزئي به دست فرهنگ غالب بلعيده مي شوند و رسانه ها دنيا را به سمت دهکده ي واحد پيش مي برند و به ناچار دنيا درگير جنگي خانمان سوز خواهد شد. بنابراين، براي پيش گيري از اين جنگ بايد يکي را به عنوان کدخدا بپذيريم(در ادامه ثابت مي کند)کدخدا آمريکاست.(مي گويد) اين نبرد حتمي است، ولي برنده آن غرب نخواهد بود...برنده نبرد آخرالزمان شيعيان هستند.»  
فوکوياما در کنفرانس اورشليم با عنوان«بازشناسي هويت شيعه» مي گويد:

«شيعه پرنده اي است که افق پروازش خيلي بالاتر از تيرهاي ماست.پرنده اي که دو بال دارد: يک بال سبز و يک بال سرخ.بال سبز مهدويت و عدالت خواهي و بال سرخ شهادت طلبي است که ريشه در کربلا دارد و شيعه را فنا ناپذير کرده است.»

کيهان 24مرداد 1378،صفحه 10   
4.اين کتاب به نامaplan to divls and desnoilte ology نقشه اي براي جدايي مکاتب الهي، در آمريکا انتشار يافته است که در آن گفت وگوي مفصلي با دکتر مايکل برانت يکي از معاونان سابق سازمان اطلاعات مرکزي آمريکا(سيا) وwood words عضو مهم بخش شيعه انجام شده است.  
وي در اين گفت وگو از اسرار تکان دهنده اي پرده برداشته و کارکنان سيا را به فساد مالي در بودجه نهصد ميليون دلاري ويژه فعاليت عليه شيعه متهم کرده است و در ادامه به طرح هايي اشاره مي کند که عليه شيعيان و مذهب شيعه تدارک دیده شده است. بخش هايي از اين کتاب به طور خلاصه از نظر خوانندگان مي گذرد:

جهان اسلام، از قرنها پيش تحت سيطره دول غربي بوده است و اگرچه در يک قرن اخير، اغلب کشورهاي اسلامي به ظاهر استقلال خود را به دست آورده اند؛ ولي نظامهاي سياسي و اقتصادي و بخصوص فرهنگ اين جوامع هنوز در کنترل غربيهاست و از آنها پيروي مي کنند.

در سال ( 1357)1979با وقوع انقلاب اسلامي در ايران، آمريکاييها متحمل خسارت سنگيني شدند. ابتدا ما فکر مي کرديم اين انقلاب خواست طبيعي جامعه مذهبي ايران است که رهبران مذهبي آن قصد بهره گيري از شرايط را دارند و با کنار رفتن شاه ما مي توانيم به مرور افراد مطلوب خود را به روي کار بياوريم و سياستهاي خود را در ايران تداوم بخشيم.

اما با گذشت زمان و گسترش فرهنگ انقلاب اسلامي در کشورهاي منطقه، به خصوص در عراق،پاکستان،لبنان،کويت و ديگر کشورها، متوجه شديم که در تحليل هاي خود اشتباه کرده ايم.  
در يک گردهمايي که با حضور مقامات سازمان اطلاعات مرکزي آمريکا(سیا) برگذار شد و درآن نماينده اي از سرويس اطلاعاتي انگليسي به نام mix به علت تجارب زياد اين کشور در جوامع اسلامي نيز حضور داشت به اين نتيجه رسيديم که پيروزي انقلاب اسلامي ايران فقط نتيجه سياستهاي اشتباه شاه در مقابله با اين انقلاب نبوده است، بلکه عوامل ديگري مانند قدرت رهبري مذهبي آن و استفاده از فرهنگ شهادت دخيل بودند که اين فرهنگ از هزار و چهارصد سال پيش توسط نوه پيامبر اسلام(امام حسين عليه السلام) به وجود آمده و هر ساله با عزاداري درايام محرم اين فرهنگ ترويج و گسترش مي يابد، ما همچنين به اين نتيجه دست يافتيم که شيعيان بيش تر از ديگر مذاهب اسلامي فعال و پويا هستند.  
در اين گردهمايي تصويب شد که بر روي مذهب شيعه تحقيقات بيش تري صورت گيرد و طبق اين تحقيقات برنامه ريزيهايي داشته باشيم. به همين منظور 40ميليون دلار بودجه براي آن اختصاص داديم و اين پروژه در سه مرحله به ترتيب زير انجام شد:

1. جمع آوري اطلاعات وآمار

2. اجراي اهداف کوتاه مدت با انجام تبليغات عليه شيعيان و راه اندازي اختلافات مذهبي ميان شيعيان با ديگر مذاهب اسلامي.

3. اجراي اهداف بلند مدت جهت از بين بردن مذهب تشيع.

بر اساس مرحله اول پروژه محققاني به سراسر جهان اعزام شدند که به سؤالات زير پاسخ داده شود.   
الف. شيعيان در کدام مناطق جهان و در هر منطقه چه ميزان نفوذ دارند؟

ب. چگونه تضادهاي داخلي شيعيان رامي توان تحريک کرد؟

ج. چگونه بين شيعيان و سني ها اختلاف انداخته و از اين اختلاف بهره برداري مي کنيم؟

پس از نظر سنجيها و جمع آوري اطلاعات از سراسر جهان به نتايج مهمي دست يافتيم.ما متوجه شديم که قدرت مذهب شيعه در دست مراجع و روحانيت می باشد،آنها درهرزمان ازاین مذهب صیانت و پاسداری می کنند.   
مراجع شيعه، در طول تاريخ، هيچ گاه از حاکم غير اسلامي و ظالم تبعيت نکرده اند. در ايران با فتواي آيت الله شيرازي سياستهاي انگليس با شکست مواجه شد و حکومت شاه که هم پيمان با آمريکا بود توسط آيت الله خميني برچيده شد. در عراق صدام با تمام توان خود نتوانست حوزه علميه نجف را مجبور به تبعيت از خود کند و به همين منظور، مجبور شد اين مرکز ديني را تا سالها از فعاليت باز دارد. در لبنان، نهضت آيت الله امام موسي صدر ارتشهاي انگليس، فرانسه و اسرائيل را مجبور به فرار از اين کشور کرد و حزب الله لبنان نيز صدمات سنگيني را به ارتش اسرائيل در جنوب اين کشور وارد کرد.اين تحقيقات ، ما را به اين نتيجه رساند که به طور مستقيم نمي توان با مذهب شيعه رودررو شد و امکان پيروزي بر آن بسيار سخت است و بايد پشت پرده کار کنيم.  
ما به جاي ضرب المثل انگليسي«اختلاف بينداز، حکومت کن» از سياست:«اختلاف بيانداز و نابود کن» استفاده کرديم.  
درهمين راستا برنامه ريزيهاي گسترده اي را براي سياست هاي بلند مدت خود طرح کرديم.  
-حمايت از افرادي که با مذهب شيعه اختلاف نظر دارند و ترويج کافر بودن شيعيان، به گونه اي که در زمان مناسب عليه آنها توسط ديگر مذاهب اعلام جهاد شود.  
-همچنين بايد تبليغات گسترده اي را عليه مراجع و رهبران ديني شيعه صورت دهيم تا آنها مقبوليت خود را در ميان مردم از دست بدهند.  
-يکي ديگر از مواردي که بايد روي آن کار مي کرديم، موضوع فرهنگ عاشورا و شهادت طلبي بود که هر ساله شيعيان، با برگذاري مراسمي اين فرهنگ را زنده نگاه مي دارند.   
ما تصميم گرفتيم با حمايتهاي مالي از برخي سخنرانان و مداحان و برگذار کنندگان اصلي اين گونه مراسم که افرادي سودجو و شهرت طلب هستند، عقايد و بنيانهاي شيعه و فرهنگ شهادت طلبي را سست و متزلزل کنيم و مسائل انحرافي را در آن به وجود آوريم، به گونه اي که شيعه يک گروه جاهل و خرافاتي در نظر آيد.  
در مرحله بعد، بايد مطالب فراواني را که عليه مراجع شيعه جمع آوري شده، به وسيله مداحان و نويسندگان سودجو انتشار دهيم وتا سال (1389)2010مرجعيت را که سد راه اصلي اهداف ما مي باشند، تضعيف کرده و آنان را به دست خود شيعيان و ديگر مذاهب اسلامي نابود کنيم. يا به عبارت ديگر ، مرکزيت تشيع خاتمه مي يابد و با بروز جنگلهاي مسلحانه بين شيعه و مخالفان، شيعيان باقي مانده نيز پراکنده خواهند شد و در نهايت، تير خلاص را بر اين فرهنگ و مذهب بزنيم.  
5. در اين جا به دو نمونه از هشياري اشاره مي کنيم که مي تواند براي مراجع و بيوت آنان و علماي بزرگ که در جاي جاي سرزمينها و کشورهاي اسلامي نقش آفرين و طلايه دار شيعيان ناب انديش و استعمار ستيز و عدالت گرا هستند، درس آموز باشد و هشيارانه با ادعاها، روبه رو شوند و با رفتار وچگونگي برخورد خود با ادعاهاي واهي شيادان و ايادي استعمار، آگاهي رابگسترانند و باورهاي ژرف وسعادت آفرین را از هر گزندي در امان بدارند:

نمونه نخست امام خميني که با هشياري و شناخت دقيق دشمن و دستهاي پيدا و پنهان استعمار و ايادي آن، انقلاب شکوه مند ومقدس اسلامي راآفريد ،امروز و فردا و فرداها، سيره و روش او در رويارويي با افکار انحرافي استعمار ساخته و يا افکاري که بستر رشد و نمو و گسترش باورهاي پست، خرافي و خرد سوز مي شوند ، بايد سرمشق و سرلوحه کار همه عالمان و انديشه ورزان و رهروان راه او قرار بگيرد تا شيعيان با انديشه هاي ناب، رخشان و حماسه آفرين خود، روزبه روز عرصه هاي بيش تري را در نوردند و آوردگاه هاي مهم تر و سرنوشت ساز تري را فتح کنند.

در گفت و گويي از حجة الاسلام و المسلمين جناب آقاي سيد مهدي امام جماراني، از ياران امام، پرسيده مي شود:

اين روزها از وجود مقدس امام زمان حضرت مهدي(عج) سوءاستفاده هاي زياد ي مي شود. برخي شيادها ادعاي ارتباط با امام زمان را دارند. به طور طبيعي، در دوره ي حيات امام خميني هم از اين دست ادعاها و از اين نوع سوء استفاده ها از حضرت مهدي وجود داشته است.نمونه هايي از اين دست را ذکر بفرماييد. امام با اين افراد چگونه برخورد مي کردند.

آقاي امام جماراني در پاسخ مي گويد:

«....ما در کميته ي انقلاب اسلامي جماران بوديم. من مي گفتم که عجيب است يک روز در ميان اين جا يک پيغمبر ونماينده از طرف امام زمان مي آيدنماینده از طرف رسول الله می آید.  
نماينده از طرف رسول الله مي آيد. مي آمدند که ما آمده ايم اينجا به امام خميني اين خبر را بدهيم. به امام اين جوري بگوييم. يک خطر مهمي متوجه امام است. به امام بگوييم: خطر مهمي متوجه نظام است.  
... تا اينکه يک روزي دو نفر مي روندپیش... واظهار کرده بودند: ما از حضرت ولي عصر نمايندگي داريم تا خدمت ايشان برسيم و يک مسائل بسيار حياتي و مهم را با امام مطرح کنيم... ايشان از امام خواسته بودند: اينها بیایند پيش شما، شما را ببينند ،شايد مطلبي داشته باشند... امام خميني فرموده بودند: من در اين مسائل، کور باطن هستم .من اين جور چيزها را قبول ندارم. لزومي ندارد به من خبري بدهند.آقايان اصرار مي کنند... امام وقتي اصرار آقايان را مي بيند، مي گويند: من حاضرم با اينها ملاقات کنم؛ اما اينها را امتحان مي کنم . اگر امتحان کردم ،اینها درست کار بودند ،بعد به حرفهايشان گوش ميکنم .

اين دو-سه نفر آمدند پيش امام. دو نفر مرد بودندو يک نفر زن.آمدند خدمت امام که ما از طرف حضرت ولي عصر مأموريم که خدمت شما برسيم و مسائلي را عرض کنيم . امام فرمودند: من به حرفهاي شما گوش نمي دهم. من چند سؤال از شما مي کنم، اگر شما جواب من را داديد، من آن موقع حرفهاي شمارا گوش مي کنم. امام فرمودند يک چيزي بسيار پيش من عزيز است و من به آن خیلی علاقه دارم ومورد محبت من هست ،بفرماييد چيست؟ دوم این که :گمشده اي دارم... بفرماييد: چيست و کجاست .مورد سوم فرمودند:ربط بين حادث و قديم چيست. ربط بين حدوث و قدم را بگوييد. از امام زمان سؤال کنيد و جواب سه سؤال را بياوريد. گفتند :چشم. ما مي رويم خدمت ايشان و جواب را مي آوريم. امام گفتند: کي مي آييد؟  
گفتند: هفته ديگر. امام گفتند: باشد، هفته ديگر منتظر شما هستم. اينها رفتند. بعد از مدتي وسر قرار مي آيند خدمت امام. مي گويند: مورد که شما گفتید که یک چیزی خیلی پیش من محبوب است ودوست اش دارم،آن فرزند بزرگ شما حاج آقامصطفی است که مرحوم شده است. مورد دوم، آن چيزي که از شما گم شده(یکی چیزی گفتند که حالامن یادم نیست). مورد سوم راحضرت ولی عصر صلاح نديدند که جواب اش را بگويند. امام فرمودند: پاشيد برويد پي کارتان، شما کذاب هستيد. اينها مي روند وبعد يک نامه ی سراسر فحش به امام مي نويسند!». نمونه دوم: حجت الاسلام والمسلمین محمد جوادفاضل لنکراني،فرزندآیت الله فاضل لنکرانی مي گويند: «درروز دوشنبه 86/5/22 از طريق اخبار مسأله ادعاي ارتباط فردي به نام عرفانيان با وجود مبارک امام زمان،عجل الله تعالی فرجه الشریف ودروغها و انحرافهايي را که به وجود آورده بود، براي مردم مطرح نمودند.من به ياد چند سال پيش افتادم که اين شخص پنج نفر را از تهران به قم فرستاده بود که متأسفانه يکي از آنها يک روحاني پيرمردي بود و بقيه از افراد کاسب و بازاري .در عصر يکي ازروزها به دفتر ما آمدند و گفتند:مي خواهيم با آقا ملاقات کنيم و مطلب بسيار مهم و خصوصي با ايشان داريم.   
... از اين گروه سؤال کردم که مطلب چيست؟ ابتدا از ذکر آن امتناع نمودند و گفتند: فقط بايد با پدر شما ملاقات کنيم و مطلب بسيار خصوصي است. من به آنان محکم گفتم:چنانچه مطلبی دارید بیان کنید والاتشریف ببرید. آنها بعد از مشورت کوتاهي گفتند: ما از طرف شخصي به نام عرفانيان که در تهران است آمده ايم و ايشان کسي است که در تمام سه وقت، نماز خود را پشت سر امام زمان،علیه السلام مي خواند و امام به ايشان فرموده: به آقاي فاضل لنکراني پيغامي برسانيد. وگفتند: امام يک پيام ديگري را براي يکي از مراجع ديگر هم توسط اين فرد داده که ما قبل از آمدن به اين جا خدمت ايشان رفته ايم و ايشان با توجه کامل به اين مطالب گوش دادند. به آنها گفتم: مي توانيد بگوييد چه پيامي براي آن مرجع محترم داده شده و آنها يک نوشته بسيار بدخط به زبان فارسي را نشان من دادند که در آن آمده بود: آقاي... چرا با مادر من زهرا مخالفت مي کني. بايد هرچه زودتر از فتوايي که نمي توان در نماز شهادت به عصمت حضرت زهرا داده ؛ دست برداري. من قبل از آنکه پيام مربوط به والد راحل ،رضوان الله تعالی علیه را بشنوم، به آنها گفتم: چرا امام زمان به خط فارسي مرقوم داشته اند وچرا اينقدر بدخط؟ و ظاهراَ چند غلط ادبي هم در همان چند سطر کوتاه وجود داشت. از اين مطلب عبور کردم به آن روحاني پيرمرد گفتم:شما که در حوزه علميه تحصيل نموده اي چرا چنين مطالب دروغ را باور کرده اي ؟ او گفت: اين شخص با ساير مدعيان رؤيت تفاوت داردو اساساَ دنبال شهرت و مقام و... نيست. به او گفتم : مگر نخوانده اي که امام زمان، عليه السلام ،به نايب خاص چهارم خود فرمودند: بعد از تو ديگر کسي مرا نمي بيندو هر کس که ادعاي رؤيت مرا بنمايد او را تکذيب کنيد و او افترا زننده و کذاب است؟آيا من فرمايش امام زمان را بپذيرم ،يا کلام اين شخص را ؟ پيرمرد نتوانست جوابي بدهد و به من گفت: شمااز خيلي حقايق خبر نداري و مطمئن هستم اگر اين پيام را به پدرتان برسانيد، حقايق بزرگي براي شما روشن مي شود و شما هنوز از ارتباط خاص پدرخودت با امام زمان هم خبرنداري . در ميان آن اشخاص يک نفر به من رو کرد و گفت:حاج آقا جوادشما مرا به یاد نمی آورید؟   
گفتم: خير. گفت: من در سال61-62در مدرسه ي رضويه پيش شما کتاب معالم را خوانده ام و من طلبه بودم و شما درآن زمان، اعتقادات خوبي داشتيد چرا الان اين طور حرف مي زنيد؟ با تعجب به او گفتم: اگر از حوزه بيرون نرفته بودي و درست درس خوانده بودي امروز گرفتار اين دام نمي شدي. بالاخره بعد از اين بگو مگوها، آنها گفتند: شما امانتدار خوبي باشيد و پيام را به پدرتان برسانيد وببينيد ايشان چه مي فرمايند؟  
گفتند :پيام اين است که امام زمان، عليه السلام، به آقاي عرفانيان فرموده اند به آقاي فاضل سلام مرا برسان و بگو آن شب طوفاني را به ياد داشته باشيد! من هم گفتم: فردا به شما خواهم گفت وشما فردا ظهر جواب را از من بگيريد. روز بعد ،وقتي خدمت والد راحل، رضوان الله تعالي عليه، رسيدم و قضيه را نقل کردم ايشان بسيار متأثر شدند و فرمودند: «چرا عده اي اين چنين مسأله امام زمان، عليه السلام، را به بازي گرفته اند؟ چرا از اعتقادات مردم سوءاستفاده مي کنند؟» واساساَ ايشان نسبت به ادعاهاي بيهوده و دروغ که در زمان ما فراوان هم شده، بسيار رنج مي بردند و معتقد بودند که چنين اموري اساس مکتب را از بين خواهد برد.  
ايشان در جواب فرمودند: « اولاَ اينها را نصيحت کنيد و بگوييد: عرفانيان که من هنوز او را نديدم قطعاَ آدم کذاب و تهمت زني است و از دام او خود را خارج کنند و گرفتار فريب او نشوند و فرمودند: به آنها بگوييد: من درعمرم شبهاي طوفاني فراوان داشته ام و هيچ خاطره يا خصوصيت خاصي از آنها به ياد ندارم. من وقتي جواب را به آنها رساندم متأسفانه آنها در جواب گفتند: ما فکر مي کرديم ايشان ارتباط ولايتي دقيقي دارد. اما معلوم مي شود که ايشان در اين جهت ضعيف است... . »

# ساختار فقهی

فقه :

* فقه عام :
  + احکام عام عقلی (وجوب اطاعت، تعلم، حسن انقیاد...)
  + احکام عام شرعی (شرط عام تکلیف، عمومیت تکلیف و شناخت موارد استثناء)
* فقه سلوک فردی :
  + سلوک حقیقی (عبادات) : سلوک انسان با خدا
  + سلوک اعتباری : نظم و شبه نظم ...
  + سلوک انسان با دیگر انسانها :
    - حقیقی : صله رحم، نیکی به پدرومادر
    - اعتباری : انواع عقدها
  + سلوک انسان با دیگر اشیاء :
    - تملکات و استثمارها
    - امور اعتباری : وقف و ...
* فقه سلوک اجتماعی :
  + وظایف آحاد مردم،
  + وظایف دولت و حکومت (قانونگذاران و حاکمان)،
* فقه عام :
  + وظایف آحاد مردم
  + وظایف دولت و حکومت (قانونگذاران و حاکمان)